

سفرنامهٔ بلوچستان

از

علاءالملک

به کوشش : سیف‌الله وحیدنیا

انتشارات وحید

سفرنامهٔ بلوچستان

از

علاءالملک

انتشارات وحید

سفرنامه بلوچستان

نوشتهٔ : سیدمحمود دیبا (علاءالملک)

چاپ اول

انتشارات وحید ـ تلفن ۶۲۶۲۵۵

تیراژ ـ ۲۰۰۰

چاپ گلکار

تهران ـ ۱۳۶۲

مقدمه

سید محمود دیبا فرزنـد میرزاعلی‌اصغر مستوفـی بسال ۱۲۵۸ هجری قمری چشم به‌جهان‌گشوده است .

وی سالی‌چند درزادگاه‌خود،تبریزدر ادارهٔ حکومتی آذربایجان بکار مشغول وسمت محصلی محاسبات داشته وملقب به وکیل دفتربوده است. پس ازآن بخدمت وزارت خارجه درآمده وسالهای متمادی در سمتهای مختلف در این وزارتخانه خدمت‌کرده است ودر سال ۱۳۰۸ (هـ ـ ق) پس از درگـذشت میرزا عبدالله‌خان علاءالملك برادر میرزا حسینخان قزوینی لقب اورا یافته وبه علاءالملك موسوم گردیده‌است.

علاءالملك قریب نه‌سال وزیر مختار ایران در روسیه (از۱۳۰۴ تا ۱۳۱۲ قمری) وهفت سال سفیر کبیر ایران در ترکیه بوده و پس از بازگشت از مأموریت ترکیه به‌حکومت کرمان برگزیده شده ودر همین مأموریت است که به‌بلوچستان عزیمت نموده ورویدادهای سفر خودرا بنام «سفرنامهٔ بلوچستان» به‌رشتهٔ تحریر درآورده است .

دوران سفارت کبرای علاءالملك در ترکیه مقارن باتوقف مرحوم

سیدجمال‌الدین اسدآبادی در آندیار بوده وبدستور دولت وقت علیه سید ویارانش اقدامات خصمانه میکرده وپس ازکشته شدن ناصرالدین شاه سه تن ازیاران مخلص سیدجمال‌الدین یعنی میرزا آقاخان کرمانی، شیخ‌احمد روحی‌ومیرزا حسنخان خبیرالملك را باکمك دولت‌عثمانی دستگیر وآنان را تحت‌الحفظ به ایران میفرستد کـه پس از ورودشان به‌مرز ایران، مأموران دولتی‌آنان را تحویل گرفته و در تبریز به‌شهادت میرسانند .

گویند علاءالملك بـه‌امین السلطان (صدراعظم وقت) مینویسد که : «اگر اجازه میفرمایندوادارم ایران جمال رابکشند» لیکن درانجام این نیت شوم اذن‌ودستور نمییابد .

علاءالملك در سال ۱۳۲۵ قمری در کابینهٔ میرزا علی‌اصغرخـان اتابك به وزارت دادگستری برگزیـده شده و در کابینه محمد ولیخان تنکابنی نیزهمین سمت را داشته است وپس ازآن بیکار وخانه‌نشین‌شده وتا سال ۱۳۳۵هجری قمری‌که در سنین هفتاد وهفت سالگی درگذشته در تهران میزیسته است .

سازمان انتشارات وحید برای‌اولین‌باربه‌نشر «سفرنامهٔبلوچستان» نوشتهٔ سیدمحمود دیبا «علاءالملك» مبادرت مینماید وامیدوار است‌که مقبول افتد . انشاءالله.

س ـ وحیدنیا

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۳	مقدمه

۹ـ درباب سفر بلوچستان .

۱۰ـ حرکت از کرمان .

۱۲ـ ورود به‌ماهان

۲۱ـ حرکت به‌جانب حنك .

۲۴ـ قریهٔ پای‌بنه .

۲۵ـ توقف در دارزین .

۲۶ـ کمیابی گندم‌ونگرانی‌مردم.

۲۸ـ استقبال باشکوه درنزدیکی بم .

۲۹ـ توقف دربم منزل حاجی‌بهجت‌الدوله .

۳۱ـ حکام چپاولگر .

۳۲ـ سکونت در کروك.

۳۴ـ ورود به‌عزیز آباد وتوقف درآن .

۳۵ـ ورود به‌برج محمدخان .

صفحه　　　موضوع

۳۷ـ توقف سه روزه در ریگان .

۳۸ـ آب گرم .

۳۹ـ چاپ قنبر وصعوبت راه .

۴۰ـ بسوی آب‌شیرین وخسرودین .

۴۱ـ منزل لندی واستقبال نوابخان‌سرتیپ .

۴۲ـ در کلافرهو .

۴۳ـ چاه غلامان .

۴۳ـ کوچه کردان‌واستقبال‌حاکم‌بلوچستان .

۴۴ـ گفتگو بامأمورین انگلیسی .

۴۵ـ ورود به‌بمپور .

۴۶ـ اطراق دربمپور وبازدید ازقلعهٔ آن .

۴۷ ـ ورود به‌فهرج .

۴۸ـ استعداد زمینهای بلوچستان وعدم توجه به‌آن .

۵۰ـ ابترو‌سوران .

۵۱ـ منزل اسفیدان وتاریخچه‌ای‌ازغلبهٔ اعراب‌بر کرمان‌وبلوچستان.

۵۵ـ پای گدار وبدی راه .

۵۷ـ فوت حاجی اسعدالدوله .

۵۸ـ تعقیب محمد عمرخان .

۵۹ـ اظهار انقیاد سردار حسین‌خان .

۶۰ـ مکران .

۶۰ـ ورود مأمورین انگلیسی .

صفحه　　　موضوع

۶۱ـ شروع مذاکره با مأمورین انگلیسی .
۶۳ـ دستور دستگیری محمدعمرخان .
۶۴ـ فرارمحمدعمرخان وعدم‌دسترسی به آن.
۶۵ـ عزیمت شاورس بطرف سیب.
۶۶ـ حرکت ازمکسی
۶۷ـ حرکت بجانب دزك .
۶۸ـ اظهار انقیاد قادربخش .
۶۹ـ دلالت غلام محمدخان .
۷۱ـ حرکت از دزك .
۷۲ـ بسوی خاش .
۷۲ـ تغییرحاکم بلوچستان و تعیین حشمت‌الممالك بمی بجای آن.
۷۳ـ سرسپردگی وانقیاد نورمحمدیاغی درخاش .
۷۵ـ ورود به کمال‌آباد ومراسم عید .
۷۶ـ عیدقربان و عیدنوروز .
۷۷ـ کوه‌چشمه نظر وقلعهٔ خاش .
۷۹ـ بازگشت بسوی کرمان .
۸۰ـ قلعه‌جات واقع در سرحد ایران .

[illegible]

روز جمعه دوم [illegible]

[illegible]

صفحه‌ای از کتاب سفرنامهٔ بلوچستان

سفر نامهٔ بلوچستان

بسم‌الله الرحمن الرحیم

در باب‌سفر بلوچستان، اهمیت و اموراتی‌که باید در آنجاصورت‌انجام دادهشود.

در جواب تلگرافهای وزارت جلیلهٔ خارجـه تلگرافاً و تحریراً اظهاروبیان‌نمودم وتماماً بتوسط حضرت مستطاب اشرف اتابك‌اعظم[1] دامت شوکته بعرض خاکپای جواهر آسای همایونی روحی‌فداه رسید

۱ـ میرزا علی‌اصغرخان اتابك ، دومین پسر آقا ابراهیم امین‌السلطان روز سه‌شنبه بیستم جمادی الاولی سال ۱۲۷۴ هجری قمری در تهران چشم به‌جهان‌گشود . تحصیلات مقدماتی را درتهران بهٔ انجام رسانید و به دربار ناصری‌که پدرش را سمت وزیر دربار بود راه یافت وپس از اشغال‌مشاغل مختلف در سال ۱۳۰۵ هجری قمری بصدارت رسید وعنوان « وزیراعظم » وسپس «صدارت اعظم» یافت و بعهد سلطنت ناصرالدین‌شاه ، مظفرالدین‌شاه و محمد علیشاه سالها صدارت‌کرد و روز سه‌شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۱ موقع خروج از مجلس شورای ملی باگلولهٔ عباس آقای(؟) تبریزی کشته شد .

لوازم و تدارکات و غیره را آنچه عرض کرده بودم قبول فرموده امر تهیهٔ آنها فرمودند لیکن در کم و کیف و تهیهٔ آنها سئوالاتـی چند از وزارت جنگ وغیره شدکه جواب لازمه دادم و منتظر جواب شدم . در این مدت نه‌تدارك رسید و نه امر که بنده خود تهیه نمایم. حتی‌دوتا توپ ته پر نه سانتیمتری که حسب‌الامر مقرر شده بـود تا نیمهٔ شعبان بکرمان برسد نرسید تا نیمه ماه رمضان‌آمد .

یکباره دیدم دستخط مبارك صادر گردیده است کـه تلگرافچی کرمان حکماًبنده را روانهٔ بلوچستان نماید چون هیچوقت از اطـاعت اوامرملوکانه تکاهل‌نورزیده وابداً چون‌وچرائی‌نکرده‌است اطاعةللامر دوروز دیگراز کرمان حرکت نمودیم .

حرکت ازکرمان

حرکت ازکرمان سلخ شعبان ۱۳۱۹ سنه ۲۲ دسامبر ۱۹۰۱ در حالتی که قاطر نبودکه یخدان ومفرش را حمل نماید، شترنبود چادررو آشپزخانه را حرکت بدهد باسی‌اسب وچهارقاطرو ده شتر که درطویله بود از کرمان خـارج شده یکروز و نیم در سرآسیاب توقف کـردم سرآسیاب در یکفرسخی شهرکرمان است خیلی جای با صفا است . جناب سعیدالسلطنه[1] حساب حکام را تمام کـرده مفاصا داده و من مهر نمودم ومنهم دراین یك روز و نیم مشغول پذیرائی واردیـن و رسیدن به‌مطالب عارضین و دادن پاره‌ای دستورالعملها شدم . سرآسیاب مال

۱ــ سعیدالسلطنه پیشکار علاءالملك درکرمان بوده است .

حاج‌سهراب‌خان مرحوم‌است‌ناصرالدوله[1] آنجا را برای‌خودتفریح گاه ساخته بمرحوم مزبور بخشیده است .

در وسط حوضی است که‌آب قنات تماماً در آنجا داخل‌وخارج گردیده بمزارع میرود دوراندردور اطاقهاست . بباغ و صحرا و کوه منظر دارد ودرآن قنات هزار نفر شریك هستند .

آنروز درشهر حسین‌خان‌کافی‌الممالك میراخور را گذاشته‌بودم از هرجا قاطر بخرد روانه دارد . جناب عدل‌السلطنه[2] وعده کرده بود خود هفتاد قاطر دارد بدهد وصد شتر حاضرنماید نه قاطر رسید نه شتر. هادی بیك کالسکه‌چی را بشهر فرستادم و نوشتم از هرجا باشد قاطرراه انداخته بیاورد وساربان ما را تا ماهان شش فرسخی‌شهربرساند. آنجا چهار ساعت از ظهر رفته معطل شدیم قاطر نیامد گفتم هر چه اسب در طویله است زین کرده آدمهای حاضرسوار شوند. کالسکه را بستندخود و آدمها سوار شدیم دبیرالسلطنه[3] هم باعدل‌السلطنه حاضر بودند گفتم

۱ـ سلطان‌حمیدمیرزا ناصرالدوله (فرمانفرما) دوبار به‌حکومت‌کرمان منصوب شد . کرت اول بسال ۱۲۹۹ قمری وبار دوم در ذی‌حجه ۱۳۱۲ . امورکرمان در زمان حکومت ناصرالدوله بعهدهٔ بهجت‌الملك بوده است .

۲ـ میرزاحسین‌خان عدل السلطنه (سردارنصرت) فرزند وکیل الملك ثانی است. وی درزمان حکومت غلامرضاخان آصف‌الدوله و حسنعلی‌خان امیرنظام‌گروسی‌نیزریاست قشون‌داشت وبعد حکومت‌کرمان یافت وبه‌سردار نصرت ملقب‌گردید . پسران اویکی عبداله عدل‌السلطنه و دیگری حسن‌خان مرآت اسفندیاری نامیده میشدند .

۳ـ دبیرالسلطنه برادرکهترسعیدالسلطنه‌بود. شیخ‌یحیی احمدی کرمانی درکتاب فرماندهان‌کرمان مینویسد : وزارت‌کرمان با دبیرالسلطنه بود . در زمان حکومت علاءالملك .

بروند هر چه زودتر مال و بنه راه بیندازند و دو سه نفر نزد یخدان و مفرش گذاشته سپردم بمحض آمدن مال باربردار لوازم را بار کرده بیاورند و خود روانه شدم تا هوا روشن بود راندیم چون باران آمده راهها را خراب کرده بود و باز باران کم کم میریخت بزحمت میراندیم تا هوا تاریك شد وباران شروع بریختن کرد بطوریکه تماماً ترشدند و هوا سرد شد و راه گم کردیم . من فانوس فرنگی در کیف داشتم درآورده روشن کردیم دادم دست محمد حسن بیك جلودار رفت راست وچپ تا راه را پیدا کرد. کالسکه را پیچاندیم افتادیم براه فانوس کالسکه خاموش شد کالسکه‌چی خواست شمع تازه گذاشته روشن کند دستش نمیگرفت . باد نمی گذاشت لابد شدم فنرها را دست گرفتم تا شمع زد توی کالسکه روشن کردم میرزاها و آدمها متصل به کالسکه‌چی میگفتند چرا نمیرانی ؟ اسب و آدم میلرزیدند تا راه افتادیم یکوقت دیدم سوارهای عقب مانده می آیند و پرسیدند ازکالسکه‌چی بکجا میرانی معلوم شد راه را پیدا کرده‌ایم ولی روبشهر میرویم دوباره برگشتیم دیدم بعضی ازآدمها پیاده وناله کنان اسب در یدك افتان وخیزان میروند بآنها دل داده بوِد .

ورود به ماهان

راندیم بهرزحمتی بود بماهان[1] رسیدیم اول فانوس دادم جلوی

۱ــ فیروز میرزا فرمانفرما که در سال ۱۲۹۷ از کرمان به بلوچستان رفته در سفرنامه خود راجع بماهان مینویسد :

منزل اول ماهان ومسافت راه پنج فرسخ است وراه هموار و درشکه‌رو

←

آدمهای عقب مانده بردند میرمغیث را بـرای تهیهٔ منزل فرستاده بودم

وریگزاراست، چنانچه هرگاه‌بادحرکت‌کند ریگ بسیار می‌آوردوبطوریکه خیلی سخت وصعب عبور میتوان نمود .

ساکنین این صفحه میگویند که این ریگها بمرورشدت به‌هم رسانیده وراست است . چنانچه چهل‌وسه سال قبل که باز حکومت کرمان بابنده‌بود این ریگ بسیار قلیل بود .

وضع ماهان وبناهای‌عمارات شاه‌نعمت‌اله نورالله مضجعه خیلی‌بقاعده وپسندیده است بقعهٔ متبرکه دروسط قریه واقع است . فضل علیخان مرحوم سردری جلوی صحن بنا کرده بسلیقهٔ حالا نیست بلکه بسبك قدیـم است . وکیل‌الملك کوچك درجنب اوعمارت وکارخانه وشربتخانه وطویلهٔ بهاربند ظریف بسیار بقاعده خوبی ساخته و جلوی اورا نردهٔ مشبك خوبی مثل نردهٔ عمارت نظام تهران کشیده وازمیان حیات آب نهائی درست کرده‌که‌متصلا پنج سنگ تمـام آب میآید و از زیر تالار کـه محل نشیمن است میگذرد بکارخانه وشربتخانه میرود و از آنجامیگذرد واین آب از قنات فرمین‌تن ورودخانه میآیدبایکدیگر ممزوج میشود درتابستان‌هم همینطور میآیداندکی کم میشود بسیار باصفا است . قنات فرمین‌تن خالصه واربابی است .

اصل صحن‌عمارات بناهای عالی فرنگی ساز و دروب هـلالی زیاد کارنهاده‌اند . میان صحن حوض خیلی قشنگ خوش‌وصفی ساخته‌انـد ویك سنگ‌آب ازقنات دیگرمیآید ازوسط حوض‌میجوشد وگردش میکندبعمارات قدیم میرود . آنجاهم حوض‌کوچك ازسنگ مرمر است وآب‌نمای بقاعـدهٔ بیرون آورده‌اند گردش میکند ازآنجاهم بحیاط دیگرقدیم جاری میشود و میرود به‌حوض جلوخان ومیگذرد و چهارتا منار کاشی کاری از دوطـرف

واداشتم بخاریها را هیزم‌آورده روشن کردیم پسرو برادر متولی‌باشی

جلوخان بناکرده‌اند . دومناره‌اش بسیار بزرگ وعالی است .

چون قدیم مناره را بطرح این عصر نمی‌ساخته ایـن مناره‌ها راهـم بی‌اعتبار وبی‌دوام ساخته‌اند . زود خراب خواهد شد ومقبره را بسیارعالی وخوب ساخته‌اند که فی‌الحقیقه از بناهای معتبر است .

وکیل‌الملك بزرگ هم یك آب‌انبار و دوباب کاروانسرای بزرگ معتبر بقاعده در پهلوی جلوخان جدید ساخته است که رفـع حاجت جمیع مترد دین وعابرین میکند . قناتی هم وکیل‌الملك بزرگ بناگذاشته بودکه‌با مخارج گزاف احداث کند آنرا وکیل‌الملك کوچك بامخارج زیاداحداث کرده بقدریك سنگ‌آب جاری شده که آن آب نیز درباغی که سیدهدایت متولی باشی‌دریکطرف صحن عمارت انداخته آفتابی وجاری است‌بزراعت وباغات میرود ومشروب مینماید .

مردم ماهان ازعدم باران همهٔ مضطرب الحال بودند زراعت بسیاری کاشته بودند وخوب سبزکرده بود از بی‌بارانی پژمرده وسوخته بود .

درتاریخ کرمان ، نوشته احمدعلی‌خان وزیری کرمانی دروجه تسمیه ماهان آمده است :

پس ازآنکه انوشیروان پسرقباد مسطور در ششهزارویکصدوبیست و چهارسال بعد از هبوط آدم بروسادهٔ سلطنت جلوس کرد آذرماهـان را که محلی بزرگ وامیری سترگ بود بحکمرانی کرمان وبلوچستان فـرستاد و آن امیرکافی درآبادانی این دوممملکت کمال اجتهاد را کرد . حال تحریر این رساله (که سنهٔ هزارودویست ونودویك هجری است) هنوز از قراء و

شاه نعمت‌اله[۱] آمده سماور وچائی وچراغ فرستاده آوردند .

مزارعی که او آبادان کرده والحال معمور است وبرهمان نامی‌که او نهاده باقی است .

این قریهٔ ماهان ودیگرماهان رفسنجان وماهان بردسیر که هردورا تصغیر کرده ماهانک گویند وهکذا ماهان دشت آب که آن مزرعة را به‌او تصغیر نموده ماهونو نامند .

۱ ـ شاه نعمت‌الـة ولـی از سادات صحیح‌النسب موسوی ولقبش نورالدین، اجدادش درولایت حلب موطن ومسکن داشتند. خـود آن‌جناب دردارالعبادهٔ یزد درسنه هفتصدوسی‌ویك متولد شد . دراوایل شباب تحصیل علوم رسمیه را نزدسید رکن‌الدین شیرازی که مزارش درآنجا مشهوراست مشغول گردید و پس از آن بسیاری علوم را خدمت سیدشمس‌الدین مکی و سیدشمس‌الدین خوارزمی تحصیل کرده ودرحکمت الهی ماهر گـردیده و و شرحی برفصوص الحکم محیی‌الدیـن نوشته پس ازآن دست ارادت به سیدمحمد اقبالی که از شاگردان اول سیدحسین اخلاطی بود داده . راقـم تاریخ‌مفیدی گویددرهمان زمان شاه‌نعمت‌اله مجذوب بود . در وسط‌زمستان بالای کوه لارجان معروف به‌کوه دماوند درپهلوی معدن گوگرد به‌اربعین وبعبادت وریاضت اقدام نمود وتمام ایام را صائم وهمه روزه افطارش از برف بود. العهدة‌علی‌الراوی . ..

در سنه هفتصدونود از مشهد بهـرات رفته وصبیه سیدحمزهٔ دستار بند را به‌حبالهٔ نکاح آورد ... و به‌کوه بنان که یکی از بلوکات شمالی کرمان است توطن جست .. بعدبه یزد رفت ومدتی درشهر وسالها درقریهٔ تفت‌منزل

ضابط ماهان آدم متقلب بـی کفایتی بـود جناب سعید السلطنه پرسیده بود کجاهستی چرا یکنفر جلو نفرستادی جواب داده‌بود مـن باچند نفر در سرراه منتظربودم ولی تعجب بود نه‌فانوسها را دیده‌بود نه‌آدمها را .

باری تا آدمها رسیدند همه را فرستادم دم بخاری گرم شدند و مالها را راحت کردند بعد قدری تخم مرغ تهیه بـاقـدری پنیر و مغز گردو ونان آوردند باچائی صرف شد یك دولحاف بادومتکا و تشك

گزید و عمارات عالیه بنافرمود کـه هنوز بعضی از آن معمور است . از یزد ... به‌بافق وازآنجا به‌کوه بنان اندك توقفی کرده بگواشیر که‌دارالملك کرمان است تشریف آورده پس از چندی به‌ماهان تشریف برده آن‌مکان‌را خوش داشتند خانقاه وباغ ومهمانخانه واندرون ساخـت ... پس‌از دو سال شاه را میل به‌سیر شیراز افتاد بایکصدنفـر درویش کـه عملهٔ خلـوت آن جناب بودند متوجه‌آن بلدشد. شیوخ ومعارف شیراز جزخواجه شمس‌الدین محمد متخلص به‌خواجه حافظ علیه‌الرحمه و سیدشریف علامه علیه مایستحق که افکاربلیغ از آن جناب داشت خدمت شاه رسیده کسب علوم صوری و معنوی مینمودند چون ششماه درآنجا توقف نمود بصوب کـرمان مراجعت فرمود .

مجملا بیست‌وپنجسال گاهی در شهر[۱] کرمان وگاهی درماهان به‌افاده وافاضه مشغولی داشت ... وروز پنجشنبه بیست‌ودویم رجب سنهٔ هشتصدو- سی‌وچهار در شهرکرمان به جنان خرامید . مدت عمرآن بزرگوار یکصدو چهارسال بود . (خلاصه از تاریخ کرمان ـ سالاریه) .

پیدا کرده آوردند یك لحاف را باتشك ومتكا وپتوئی دادم بهسعیدـ السلطنه یك لحاف بایك متكا بهناظم‌الدوله خودم پالتو را متكاوپتوئی راكه داشتم تشك كرده بالباس خرقه را سرم‌كشیده خوابیدم وآنشب مال‌وبنه ورخت خواب وغیره نیامد ولی این زندگانی ورخت خواب را بازندگانی ورخت خوابیكه هرشب ملافه و روی بالشها را عوض میكردند واز پرقو وتشك نرم بود مقایسه میكردم با زحمات جسمانی این وضع را هزار دفعه بزحمات روحانی اسلامبول ترجیح میدادم علی‌الخصوص كه آنهمه زحمت در امورات دولتخواهی نشان دادم و غیرت وعصبیت ابراز نمودم بطوریكه مقتضی انصاف بود و انتظار داشتم قیمتی نگذاشتند .

باری صبحی شش‌نفر شتر از بنه واسبابهای شهری آوردند و چهار رأس قاطر از اسباب آشپزخانه باركرده از شهر وارد نمودند آنهاهم راه راگم كرده در صحرا مانده بودند. هنوز از لوازم ، از رخت خواب وغیره خبری نیست بااین حالت درخیال حركت هستم آدمها این نوع سفركردن را ببلوچستان مطرح گفتگو كرده‌اند یكی را می‌شنوم كه میگوید تكلیف من هرجا میرودپشت سرش رفتن‌است ولی اینجا فرنگستان نیست اینطور سربه بیابان نهادن سفاهت است‌این صحبت خاطرم میآورد حرف یكنفر از سرباز های ناپلئون را كه نوشته‌اند ناپلئون كه درسرما وبرف وسختی بهمسكو میرفت یكی از سربازان گفت میدانم كه سفاهتی است میكند ولی تكلیف من پشت سرش رفتن است .

گاهی صدای فحش هم بگوشم میرسد بعضی‌هم دعا و تمجید

میگوید ازحال کسی غافل نیست امروزهم ناهار بکباب ونیمرو و نان وپنیر ختم شد شکرخدا را همه تردماغ شده‌اند .

ماهان[1] خوَرده مالك است خالصهٔ در نزدیکی است. فرمین‌تن نام که آذوقه اردوی بلوچستان راهمیشه از آنجا میرسانیدند حالا آقا محمدعلی تاجزیردی ملقب بامین‌الرعایا خریده‌استمزارشاه‌نعمت‌الله درهمین مکان است خیلی مجلل ساخته‌اند ومتولی باشی آقاسیدمحمد صادق بسیار آباد وخوب نگاهداشته است تمام صحن گلدسته‌هاکاشی است .

وفات شاه‌نعمت‌الـه در سنه ۸۳۴ بـوده است . تولـدش درسنه ۷۳۱ یکی از شاهزادگان هند[2] بواسطه رونقی که در کـار خـود دید

---

۱ ــ ماهان ــ از بخشهای‌حومهٔ کرمان ومسافت آن تاکرمان قریب‌پنج فرسنگ است .

ماهان درسرراه کرمان به‌بم واقع شده ومزار شاه‌نعمت الله ولی از متصوفان دورهٔ تیموری که به‌شانزده پشت به‌امام محمد باقر(ع) میرسیده در این بخش قراردارد .

۲ــ احمدشاه بهمنی پادشاه دکن به شاه نعمت‌اله سرارادت داشت و تحفه و هدایای فراوان برای اومیفرستاد وسلطنت خود را بواسطه «برکت انفاس شاه‌نعمت‌الله» میدانست وپس ازمرگ شاه نعمت‌الله نیز « تنخواهی کرامند بکرمان فرستاد برمزارآن سید عالی مقام عمارات عالیه بنانهادند و بمرور زمان برتعمیرات آنجا افزوده گردید» .

کتیبه بقعه‌ای که احمدشاه دکنی برمزار شاه ولی درماهان ساخته‌است ←

واز اتقاس قدسیه آنوجود دانسته بود از اذت بهم رسانیده واین بقعه را بنا نهاده است بعد شاهنشاه غفران پناه محمدشاه نه‌دانگ فرمین‌تن را وقف کرده وبعد از سایرین هم وقفی شده است من خودم در سفر اول که بزیارت مرقد مطهرش نایل شدم و در بارهٔ خود کرامت دیدم در اهل‌الله بودن آن شکی درخود ندارم .

ماهان کلیتاً جای باصفائی است و کوههای پست ونزدیکی‌دارد وباغات زیاد دارد میگویند درقدیم این آب روانیکه دارد بشهرمیرفته است حالا درخود ماهان مصرف شده آنجا را آباد کرده‌اند و بشهر نمیرود .

امروز عصری یکدسته‌قاطر آبداری وچندجفت یخدان ومفرش آوردند وغلامحسینخان شوکته‌الممالك پسر حاجی بهجة‌الدوله‌رئیس فوج شوکتیه هم رسید . از شهر یکدسته سرباز با تفنگهای ورندل آورده است وسربازهائیکه أز ماهان‌باید همراه برد برای آنهاهم‌تفنگ ورندل آورده است مشغول تهیه است دراین سفر قرار داده‌ام تمام همراهان برای هرکاری چه آسپزوپیشخدمت وعمله طویله تمام حاضر وآماده باشند و در وقت آرامی مشغول زدن چادرها و انجام خدمات

← این عبارت را دارد: «حضرت سلطنت پناه وحشمت نصفت دستگاه، عظمت و رفعت انتباه شهاب‌الملك والدنیاوالدین احمدشاه ابوالغازی به انشاء این گنبد حصین الارکان و بناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امر فرمود ودرزمان‌دولت فرزند دلبندآن حضرت مغفرت پناه ، سلطان‌علاءالدوله والدین احمدشاه اتمام یافت . تحریراً فی‌ایام محرم‌الحرام السنة اربعین و ثمان‌مأته» (۸۴۰) (تاریخ کرمان ــ سالاریه)

دیگر بشوند ؛ وقت ضرورت تفنگها را برداشته مشغول انجام‌خدمات نظامی باشند ومثل اردوهای متداولی‌یك‌مشت سرباز باقی دیگرغارت آذوقه وبار شتروقاطر طوق گردن نشوند . حتی فراش ونایب هم نیاورده‌ام بجز چهار نفر شاطر وسه نفرفراش که برای ابلاغ امر و قاصدی باطراف لازم بودند یکدسته شترهم آمدند وتحویلخانه وغیره را بار کرده‌اند چند عدد قاطر پیدا کرده درماهان خریدم دراین ملك گاو هم کم است زمین را بابیل شخم می‌کنند تاباسب وقاطر چه برسد .

آقا سیدمحمد دشتی را که درعتبات تحصیل کرده وبیست‌سال است که میگویند دریکی از حجرات صحن شاه‌نعمةاله مشغول‌ریاضت است رفتم دیدن کردم آدم ساده معبد وبطریق شریعت مشغول عبادت است ازکم‌یابی گندم صحبت کرد قراردادم ۹ خروار غله از شهر بنویسم اینجا بیاورند یك خروار هم نان دادم بفقرا بدهند درویشیکه بطور شریعت سلوك نماید درویش حقیقی است آنها که چشم خمار کرده گردن کج می‌کنند آه می‌کشند گروه تنبلی هستند که بآنراه از خدا رزق وتعیش خواسته‌اند وخداهم مضایقه نکرده است .

حاجی محمودخان نایب درویش صفی علی‌شاه هم اینجا است درمسافتی دورتر از مقبرهٔ شاه‌نعمةالله جائی خریده تمام آب فرمین تن از باغ او میگذرد وطبقه آبشار ساخته ازچهار خیابان آب ریخته به طبقه پائین‌تر ودر طبقهٔ دویم ازچهار خیابان به‌نهرها ریخته از باغ‌بیرون میرود. درچهار گوشه هم برجی ساخته درهربرج اطاقی است ازدرباغ که داخل میشود درجبین دراطاقها هم‌میساخت . دوتاهم گفتندزن‌دارد. خودش جوان است از کتابهای صفی علی‌شاه داشت یکی را آورده

شب‌مرور کردم قرآن را ترجمه نوشته مثل سایــرقرآنهای مترجم در پائین صفحه‌ها مثنوی گفته است ونوشته وعیبی در آنها ندیدم بعضی که مخصوصاً همدیگر را تعقیب میکنند اگر ایرادی گرفته‌اند از این قبیل است .

حرکت به‌جانب حنک

روز سه‌شنبه پنجم رمضان

هفدهم دسامبر بعداز خداحافظی ازعمله و خدام شاه‌نعمة‌الله و دراویش وفقرا عازم منزل حنک[1] شدم که پنج فرسخ است امروز از

۱ـ حنک ـ دهی کـوچك است از بخش سوران و شهرستان سراوان حنک بالاوپائین نیز از بخش ماهان است واولی در ۴۲ کیلومتری جنوب خاوری ماهان و۱۲ کیلومتری راه شوسه‌کرمان بم‌واقع شده وحنک‌پائین‌در ۳۲ کیلومتری جنوب ماهان و۸ کیلو متری راه شوسه کرمان قرار گرفته‌است. منظور نویسنده ظاهراً حنك بالا بوده است .

شاهزاده فیروزمیرزا فرمانفرما درسفرنامه خود حنك راچنین توصیف می‌کند :

« منزل دوم حنك مزرعهٔ خیلی مختصر ومتعلق بمحمدخان پسرمرحـوم حاج محمدکریمخان است. سکنه حنك منحصر بیك کاروانسرای مختصراست که وکیل‌الملك‌بزرگ‌تعمیر کرده است ودرمیان کوه واقع است بسیاربیلاق وبرف گیرمیباشد. سال (۱۲۹۷ هجری قمری) ذره‌ای بارندگی نشده‌وبرف

←

شهرچند چادرپوش و چادرهای کوچك که از یکنفر انگلیسی که در کرمان فوت شده بود بعجله خریده بودم با پارهٔ تدارکات آوزدند و چند دسته از سرباز همراه آذوقه در صحرا دیـدم میرفتند ایـن حالت پریشانی وبعسرت جمع‌نمودن لوازم اردو سفررفتن ناپلئون رابایطالی که هنوز جنرال بناپارت بود خاطرم آورد که سربـاز لخت وبـرهنه جمهوری را بهزارسختی آنجا میبرد ولی بعد ازفتح ولایات وبهم‌زدن شاهزادگان وسلاطین ایطالی تهیه قشون را تکمیل دید و خود صاحب ثروت کلی گردیدولی نه‌بنده جنرال بناپارت هستم نه‌بلوچستان‌ایطالی، میان جمعی لخت و برهنه میرویم ناهار را دربین راه خوردیم تاعقب مانده‌هاهم رسیدند بعدآمدیم منزل حنك کاروانسرای مخصوص‌دارد مرحوم وکیل‌الملك ساخته است ولی خراب شده است تمام قاطر و شتردارد درآنجا منزل کردند تاصبح های وهوی بود یك‌ساعت باذان مانده شیپور کشیدند همه بیدارشده مشغول کوچیدن هستیم خیلی سرد است برف هم آمـده است درراه خیلی بهمه زحمت رسید راه افتاده رسیدیم درسه فرسخی گنبدی که از سنگ زده‌اند ناهار صرف کرده راه افتادیم ودوساعت بغروب مانده آمدیـم بررئیس کـه قصیه است

→ نداشت . خیلی قلیل‌زراعت شده بود . آذوقهٔ اردواز ماهان حمل شده‌بود . آثار چشمه‌های کوچك وچمن بسیار داشت وتپه‌های بزرگ مختلف ازقبیل طاق وسایر هیمه‌ها بود . کبك‌وتیهو بسیار داشت . چنانچه در این مزرعـه قنات احداث کنند خیلی پرآب خواهد شد همچنانکه نیم‌فرسخ کمتر به‌حنك مانده جزئی مزرعهٔ مختصری است که آب آن مزرعه ازچشمه سارهای‌حنك میرود وازماهان تاحنك شش‌فرسخ سبك است .

خالصهٔ آنجارانواب‌والا فرمانفرما خریده ازضابط آنجا حاکم‌محصل فرستاده مالی میخواست حبس کرده‌بود آورده بحرفش رسیدیم گفت مبلغی‌راازمن‌میرزامرادعلیخان که‌حاکم سابق بوداز‌پارسال گرفته‌بخرج امسال آورده است‌مبلغی به‌میرزاعبدالرحیم وزیر درعزیمت‌بلوچستان ودرمراجعت‌آمده در راین[1] منزل‌کرده ازمن سیورسات گــرفته دیگر چیزی ندارم آنوقت فهمیدم میرزاعبدالرحیم وزیـر چطور ببلوچستان رفته وآمده چطور درتهران میگوید وراه نمائی می کند که قشون این سامان بخرج خود ببلوچستان میرود باری بحسابش رسیده فرستادم در کرمان باپسرمراد علیخان که فوت شده حساب خودشان را قطع‌نمایند واز حبس بیرون آورده مبلغی از مالیات تلف شده در سرراه قلعه و

---

۱ ــ راین ــ بلوکی باصفا وخوش آب‌وهوا وبعد ازحنك واقع شده است . راین یکی ازبخشهای سه‌گانه شهرستان بـم ودرشمال بـاختری آن قرارگرفته است .

فرمانفرما مینویسد : «این بلوك بسیار باصفاوخوش آب وهوای‌خوبی است که چهارفصلش بقاعده میباشد . درمیان عوام آنجا مشهوراست‌که‌سی سال درآنجا مرگ‌ومیر نشده . اصل‌قریهٔ راین سیصدخانوار میشود. بناهای عمارات درسرتپهٔ بلندی واقع شده باغات و محل زراعت درجلگــه است . خیلی خوش وضع‌اتفاق افتاده باغات آن بسیار اشجارش زیاد است .اغلب میوه‌جات آنها انگور است وسایرمیوه‌جات ازقبیل به‌واناروسیب وزردآلو وگوجه فراوان است‌وزراعت هم منحصر به‌غله میباشد ولی بواسطهٔ‌خشکسالی وکثرت بادهمه راگردوخاك گرفته بودکه بهیچوجه صفا و طـراوتی بـاقی نگذاشته بود .

جای دهکده‌ها دیدم که خراب وخالی از سکنه است لیکن مزارع قابل دارد ازعلت خرابی پرسیدم گفتند چون سر راه بودند اردو و محمل بسکه اذیت کرده متفرق شده‌اند شکر لله تعالی از عبور ما زحمتی بعبادالله نمیرسد بهمه‌چیز پول میدهیم ولی بدل وعوض از کسی چیزی قبول نمی کنیم مردم دعاگوی شاه هستند.

قریهٔ پای‌بنه (پابنه)

روز جمعه هشتم رمضان

بیستم دسامبر رسیدیم به پابنه[1] که نه فرسخ راه بود ازتوپچی‌ها آمده قدری چادر که دوخته حاضر بود آورده بودند ولی دیرك را که میبایست از ماهان بیاورند نیاورده بودند بمباشر ماهان که همراه بود سپردم زودتر بفرستند.

ورود به سروستان

روز شنبه نهم رمضان

از پابنه آمدیم بسروستان[2] چهار فرسخ است پابنه کاروانسرای

۱ــ پای‌بنه یا پابنه دهی است از دهستان تهرود بخش راین شهرستان کرمان.

۲ــ سروستان دهی است از دهستان دارزین، بخش مرکزی شهرستان بم و در ۴۴ کیلومتری جنوب باختری بم و ۵ کیلومتری جاده شوسه کرمان به بم قرار گرفته است.

کوچك و جلوش رودخانه و شکارگاه بود گربهٔ وحشی هم زیاد دارد آدمها چند تا کبك و تیهو زده یك گربه هم زده بودند.

توقف در دارزین

روز یکشنبه دهم رمضان

بیست‌و دویم دسامبر آمدیم به‌دارزین[۱] آب دارزین ازسروستان میآیدکه ازآنجا به دارزین هفت فرسخ است. در خود سروستان آب

۱ـ دارزین یکی ازدهستانهای سه‌گانه بخش‌حومه شهرستان بم است و در باختر بم قرارگرفته است. از طرف شمال به بخش شهراد ـ از طرف خاور به دهستان مرکزی بم ـ از طرف جنوب و باختر به دهستان مرغك محدود میباشد.

درسفرنامه فرمانفرما آمده است‌که: دارزین. . . جای بسیار با صفا و دهکدهٔ معتبری است. وکیل‌الملك بزرگ قنات مخروبهٔ آنرا خریده قلعه و خانـهٔ رعیتی و باغچه ساخته و اشجار خوب غرس نموده و در جلگه واقع شده است.

آب فراوان و زراعت خوبی داشت واین دهکده‌را وکیل‌الملك ثانی به‌قیمت نازلی بلکه نصف قیمت‌کمتر بخوانین و اربابان بم فروخته‌که الان هم در دست اربابان بـم و مابین شهرود و دارزین چشمهٔ آب گرم خوبی بودکه نیم‌سنگ‌آب داشت. آب این چشمه بسیارگرم است و مانندآب‌گرم سراب آذربایجان بلکه بهتر و صافتر میباشد و در سر این چشمه نیز وکیل‌ـ الملك حمام مختصری بدون رخت‌کن ساخته است که هرکس مرضی داشته باشد دراین آب برود به‌اکثر ناخوشی‌ها نافع است.

نبود. اربابهای مختلف دارد چشمه داشته است خراب‌شده کسی تعمیر و در آوردن‌همتی‌ندارد شوکت‌الممالك پسر بهجت‌الدوله‌که دودانگ علاوه از آنجا دارد خیلی تأکید نمودم آب آنجا را در بیاورند خاك دارزین هم‌خیلی‌مستعد است وباغات کم. در دارزین‌حاج اسعدالدوله، جلال نظام سرکرده سوار نظام و کسان دیگر و ولیخان حاکم بـم و نرماشیر استقبال آمده بودند حاج اسعدالدوله ازاین نوع‌آمدن تعجب میکرد و اظهار یأس مینمود که ما بی آذوقه ابداً نمی‌توانیم مقاصدی که درنظراست پیش رفته بمراد برسیم تکلیف می کندکه صلاح دراین است بچاه بهـار رفته بدانیم مطالب انگلیسها چه چیز است و بگوئیم خودتان میدانید خشکسالی است بجـائی اردو نمیتوان حـرکت داد و باحدی‌هم‌نپرداخته بگوئیم سال‌نو و بهمه کار صورت میدهیم و بهمین‌طور برگردیم برویم کرمان انشاءالله سال آینده کـه محصول فراوان می‌شود دوباره بیائیم بلوچستان.

کمیابی گندم و نگرانی مردم

گفتم حالا برویم چاه بهار و درآنجا تکالیف مشخص میشود و نترسید محمل‌فرستاده و نوشته‌ام ازجیرفت غله حمل بکنند وبحضرت مستطاب اتابك اعظم تلگراف‌کرده‌ام هزار خروار باکشتی از بوشهر بچاه‌بهار گندم حکم بدهند بیاورند من آنقدر غله بریزم که مشتری و خورنده نباشد. یك نگاهی بمن کرد چیزی نگفت زیراکه جمعیت‌زیاد بود ولی منهم فهمیدم او چرا نگاه‌کرد و اوهم فهمید من چه تشرمیزنم

تا خلوت شد چون آدم ایلاتی است به بی‌پروا حرف‌زدن عادت دارد زبان‌ملامت را گشود که میرزا علی‌اشرف‌خان مهندس راهم باین‌فلاکت ازکرمان بیرون نکرده بودند تا بفرمانفرمای کرمان چه برسد.

کجا میروی و با چه میروی ، کو آذوقه ، کو باربردار ، کو تدارك .

گفتم تو سرکردهٔ مجرب پیرمردی چرا این قدر در اضطرابی یقین‌است ازپشت سرهمه چیز میرسد دل قوی‌دار تمام لوازم را همراه دارم باقی هم از عقب میرسد.

گفت توپها کو؟

گفتم باید به‌انار[1] رسیده باشد اسب ولوازم وتوپچی درکرمان منتظر است در بمپور بما میرسد.

یك اوفی گفت و آهی کشید چیزی نگفت پا شدم چند قدمی مثل استانلی راه رفتم قدری بنخلهای خرما نگاه کردم قدری بدشت و کوه‌قدری با این‌اردوی قراجیها حرف‌زدم‌منظور بیادم آمدکه بطلماك نصیحت میکرد که آجیل باید خورد و در معرض خطر و مقام مشکل نگذاشت و نینداخت وقتیکه انداختی از دست و پا گم کردن فایده نیست باید غیرت کرد وبعلاج کوشید. فرستادم خان‌حاکم بم ونرماشیر آمد گفتم من آدم فرستاده از جیرفت غله حمل نماید بزودی حمل خواهد شد ولی حسب‌الامر باید معجلا بچاه بهار برویم کوه هم باشد از جلو باید بردارم بروم شما بقدریکه لازم است از بم و نرماشیر غله بخرید بدهید. مبلغی را ما باید همراه تا چاه بهار ببریم مبلغی را شما

۱ـ انار در ۷۰کیلومتری شمال باختری رفسنجان قرارگرفته است.

زودتـر از عقب بـه بهرور بـرسانید کـه اردو را آنجا گذاشته خود بادویست نفر کلیه بەچاه بهار خواهم رفت ولیخان شرحـی از نبودن غله ودلتنگی اهل شهر واز کم یابی آذوقه بیان کـرد و دست بدست مالید سکوت اختیارنمودولیخان پسر محمد اسمعیل خان وکیل الملك است آدم عاقلی میباشد ولی دیگر من منتظر جـواب نشده راهـم را برگردانیده بسمت دیگر رفتم تـا دارزین کوچ کردهآمدیم ناهار در نزدیکی پیری که میگفتند معلمامامحسن عسگری (ص) بود خوردیم.

استقبال باشکوه درنزدیکی بم

راه افتادیم درنزدیکی بم[1] سازوموزیکانچی واز عمال وسادات

---

۱ ــ فرمانفرماه بـم مراچنین توصیف می کند : از دارزین بەبم ــپنج فرسخ مسافت است ودوفرسخ کمتر بەبم مانده جائی است مشهور بەبیدران چمن های این نقطه خوب است . دراجهم دراین چمنهـا پیدا میشود . از قدیم شهر معتبری بوده وقنوات زیاد بەسمت کوه داشته بمرور شهروقنوات مخروبه شده آثار خیلی مختصری باقی است از کثرت آب قنوات مخروبه بەاندك فاصله از محلهای مختلف آب میجوشدبقدر پانزدهسنگ بلکهمتجاوز است واین آب شعبه شعبه میشود که اهالی بم نهرنهر کرده تقسیمنمودهاند وبه قصبهٔبم میبرند . زراعات وباغات ونخیلات را مشروب مینمایندبلکهدر همهٔ عمارات آنها گردش میکند ومیگذرد .

مرکبات قلیلی از نارنج ولیمو وبکرانی تلـخ دارد وازجهت سختی زمین وهوا مرکبات خوب عمل نمیآید وترقی نمیکند ... ازنهرهائی که از

←

وعلما استقبال کرده بودند وزنها پشت‌بامها و دوطرف راه را پر کرده بودند ودادو فریاد میکردند که شاهزاده از گرسنگی مردیم بما نان‌بده خیلی متأثر شده و متفکر هستم که این حالت پریشانی اگر منهم از یکطرف آنچه گندم است بگیرم به‌برم چه‌خواهد شد .

توقف دربم منزل حاجی بهجت‌الدوله

تارسیدیم بم [1] درخانه حاجی بهجت‌الدوله سلیمان خان رئیس فوج، پدرشوکت‌الممالك منزل کردیم‌خود بهجت‌الدوله‌بعتبات‌مشرف شده پسرش شوکت‌الممالك غلامحسین‌خان‌همراه است ملاحظه‌داشت بما منزل بدهد که من بعد همه حکام آنجا منزل نمایند ولی سبك‌و

← بیدران به‌شهر بم می‌آید قراردادم که ازیك فرسخی خیابان بزرگی تاشهر بیندازند ودوطرف خیابان نهری حفرکنند درخت هـای نخل وزرده بیدو گزوکنار بکارند که خیلی باصفا خواهد شد . ایـن آب زیاد از صحرای خشك نرود واز خیابان برود .

۱ ــ بم‌شهری است قدیمی وآباد و دراواخر دورهٔ زندیه میدان نبرد لطفعلی‌خان زند وآقامحمدخان قاجار بوده و آقاخان محلاتـی نیز درسال ۱۲۵۶ ودر زمان حکومت فیروزمیرزا فرمانفرما مدتی این شهر رادرتصرف داشته است .

قلعهٔ ارگ بم درقسمت شمال شرقی شهر قرارگرفته و بنابنوشتهٔ حدود العالم این ارك دردوهزار سال پیش‌آبادان بوده است . درحال حاضرآثار خرابه‌های قدیمی آن وجود دارد .

سلوك ماها را میدید ماها را درخانه خودشان راه داد جای خوبی‌است باغ دلگشائی دارد نخل‌خرما جوان وپرمتفرق کاشته‌اند میگویند نخلها را سرمای‌شدید شده وسرما زده از نوسبز شده‌اند درختهای مرکبات‌را تماماً زده است مگرچند اصله باقی‌است آبهم دارد .

باری بعد از ورود ولیخان راخواستم آمد سیاهه‌داد بقـدرچهار صدخروار جوو گندم قرارداد اربابان بدهند بخریم وزودتر حمل‌بمپور شود ومحصل گذاشتم لیکن‌همه اظهار نداری میکنند درموقع مشکلی گیرکرده‌ام لابد سه روزدر بم توقف کرده مشغول تدارکات ازهرقبیل شدیم سه‌شنبه بعدازظهر رفتیم بدیدن ارك قدیم شهرمیگویند اصل‌بنای آنجا ازبهمن واسفندیار است دیواری دورقلعه داردکه انـدود شده و توی قلعه خانه‌های فراوان خراب است که کوچه وخانه‌ها بجای‌خود است ولی سکنه متفرق شده دربیرون قلعه جـاو مـکان ساخته ساکـن شده‌اند وآن خانه ها را ترك کـرده‌انـد . در وسط قلعه ارك است که قورخانه‌وتوپخانه آنجااست وسرباز خبیص آنجا قراول‌است‌تعمیرات را گفتند مرحوم ناصرالدوله کرده است مدتها در کرمان حاکم بوده و دختر مرحوم مستوفی الممالك را داشت پدرش فرمانفرما زنده بود خالصجات فروخته نشده بود پیشکش بدولت نمیـداد تمام عوایـد و منافع باخودش بوده است انصافاً در عوض آنهم در مملکت داری و تعمیرات وایجاد قنوات‌وقراء مضایقه نکرده‌افواجی‌که هست ازتربیت آنمرحوم بسرباز ونظام شباهت دارند . باوجود اینکه چندین سال از فوت آنمرحوم میگذرد هنوز درسربازها اثر مشق و تربیت آنمرحوم باقی است وبهتر از سرباز هائی است که درجای دیگردیده‌ام .

حکام چپاولگر

بعداز آن مرحوم مثل این است که باین مملکت حاکم نیامده است و هر کس آمده برای چپاول آمده بوده است مملکت کرمان خیلی قابل واهالی مستعد داردکه ابداً اهالی سایر ممالك در صنعت و استعداد شبیه به‌آنها نیستند هرچیزیرا که نمونه بدهی ازآهن آلات و نجاری وزرگری مثل کار فرنگ کارمیکنند و بهتر از نمونه میسازند اگر مربی ومراقب داشته باشند ازین مملکت حاصل عملا میتوان برداشت اهالی تماماً بازارع هستند ویا صنعتکار واصناف لیکن حکام ومحصلین تا توانسته‌اند همه را بی‌پا و بی‌مایه کرده‌اند هیچ حاکم از قراریکه میگفتند خود را بیشتر از یکسال حاکم نمیدانسته است تمام همش منحصر بوده است هرچه در طهران خرج کرده و مایه گذاشته بعلاوه دربیاوردو کسانیرا که مرجع کار بوده‌اند ازخود بهدیه وتعارف حالا واستقبالا راضی بدارند لهذا مملکت بااین روزافتاده است .

باری قلعه بعضی تعمیرات لازم دارد واگر نسازند بکلی‌ویران خواهد بود در اینباب شرکی باولیای دولت علیه نوشتم اگر تصویب فرمایند واجازه بدهند تعمیربشود . درمراجعت از ملاحظه قلعه باز مشغول عمل‌جمع‌آوری آذوقه وباربردار شدیم اهل توقع باخواهش های فوق الطاقه هجوم میآورند .

سکونت درکروك

روزپنجشنبه چهاردهم رمضان

از بم کوچ کرده آمدیم به‌کروك[۱] در بـاغ خالصه چـادر زده

۱ـ کروك Korukیکی از دهستانهای سه‌گانه بخش حومه‌شهرستان بم ودرخاور بخش واقع وحدود آن بشرح زیر است :

ازطرف شمال به‌بخش شهداد ازشهرستان کرمان ـ ازطرف خاور به دهستان پشت‌رود از بخش فهرج ـ از طـرف جنوب به‌دهستان رودآب از بخش فهرج ـ ازطرف باختر به‌دهستان مرکزی .

منطقه‌ایست جلگه ـ هواگرمسیرـ آب آن از قنوات ـ محصول‌عمده غلات خرما ، حنا ، پنبه ، مرکبات این دهستان از ۶ آبادی بزرگ‌وکوچك تشکیل شده جمعیت آن در حدود ۱۸۰۰ نفر است . زبان مادری ساکنین فارسی ـ مذهب مسلمان شیعهٔ‌اثنی عشری است. (فرهنگ جغرافیائی‌ایران‌ـ جلدهشتم)

فرمانفرما مینویسد : منزل هفتم‌کروك است . از بم تاکروك شش‌فرسخ مسافت بود . این کروك خالصه واربابی است عرض را، که دوفرسخ از بم میگذرد قنات معتبری است که چهار سنگ آب داشت و مخصوص خـالصهٔ جرجان است وقریب دوفرسخ درشهر جاری است کـه همه را بـه زراعت میرود بسیار خوب خالصه است .

درمحاذی آن بفاصلهٔ نیم‌فـرسخ وکیل‌الملك بزرگ قنات جـدیـدی احداث کرده است که بی‌اغراق‌هشت‌سنگ آب میآیدوسه‌فرسخ تاوکیل‌آباد

←

سکونت کردیم پنج فرسخ راه بود باغ خیلی خوبی است میگویند بنای آن از افاغنه است بدور دیوار قدیم او مرحوم ناصرالدوله‌دیوار خوب کشیده واندود کرده‌اند تازه تازه مانده است ولی خیلی بحالت باغ دلم سوخت ودور موهارانی و چمن گرفته بود به حدی‌که از دور جز علف خشك چیزی بنظر نمی‌آمد وقتی رفتم توی آنها دیدم پر از مواست اصله کاشته‌اند که‌بعدبرداشته درمحلهای لازمی بکارند واصله‌ها بزرگ شده درثانی کسی حاضرنشده آنها را از جائی بجائی حرکت بدهند جنگلی وار درگوشهٔ مانده‌اند . بعضی از درختهای نارنج و مرکبات خشکیده به‌ولیخان حاکم آنجا خیلی تأکید کردم آنجا را تعمیر نماید بکسی اجازه‌بدهد تاازخود آنجا را خرج کرده تعمیرنماید علفها را بکند سپس بزند بچهل‌تومان باغ بآن خوبی را اجاره میدهد، پاره‌ای نخلها را خیلی بقاعده وقشنگ وردیف کاشته‌اند آب هم دارد همه چیز هست سوای صاحب ومراقب توی باغ . دراج ، قمری هم خیلی بود . محمدعلی‌خان وجناب سعیدالسلطنه چند عدد دراج زدند. امشب بحمدالله خوش گذشت . هوا خیلی ملایم بود ، مهتاب بود.

←

درنهر میرود که آنجا زراعت مینمایند و اطراف از این سه فرسخ متصل بیکدیگر درخت نخل و جنگل کاشته شده بسیار منظم ودهکدهٔ بسیار معتبری کرده است که بقدر ده دوازده‌هزار درخت نخل کاشته‌اند . این دهکده لایق وگنجایش پنجاه‌هزارتومان قیمت است . این دفعه وکیل‌الملك ثانی بجهت باقی دیوان درجزء املاکی که درتهران به حاجی محمد حسن فروخت این وکیل‌آباد را به‌پنجهزارتومان داد ...

ورود به‌عزیزآباد و توقف در آن

روزجمعه پانزدهم رمضان

آمدیم بعزیزآباد[1] شش‌فرسخ راه است ناهار را دوفرسخ‌مانده به عزیزآباد در باغ‌حشمت نظام علیخان برادر زادهٔ اسعدالدوله‌خوردیم حاجی اسعدالدوله هم آنجا آمده رسیده بود تابلوچستان همراه است بعد ازناهار سوار شده آمدیم خرابه‌های شهربزرگ را که سر راه بود تماشا کردیم میگفتند از بناهای بهمن بوده است معلوم بود کـه شهر بزرگی بوده است بجز دیوار چیزی نداشت شاید اسبها روی چشم و سروابدان پا می‌گذاشتند تأثری ازدیدن آنها حاصل کردم .

بعبرت نگر برسوی رفتگان   که فردا شوی عبرت دیگران

باری آمده در عزیز آباد خالصه چادر زده منزل کردیم آنروز در راه دراج و خوك خیلی بود . سعیدالسلطنه با محمد مهدیخان پسر مرتضی‌قلیخان و کیل‌الملك که همراه است پی شکار رفتند دراجی‌زده بود آورد عزیزآباد .

عزیزآباد ده خرابه‌ایست مزرعهٔ خوبی دارد ، خاك پرحاصلی دارد ولی بجزغله چیزی ندیدیم بکارند صحرا پراز خارو درخت گزو درخت دیگری خاردار موسوم به‌کهور درخت سدر که کنارمی‌گویند.

۱ــ عزیزآباد از دهات شهرستان بم است ودر ۱۲ کیلومتری باختر فهرج قرار گرفته است آب عزیزآباد از راه رودخانه کــروك وزاینده رود بوده است .

گزهم‌دوقسم است یکی مثل برگ کاج وسروسبز است‌دیگری از رنگ آسمانی آبی روشن‌تر است که گزانگبین ازو بعمل میآید یکجور درختی هم دارد برگهای‌پهن وگلهای ریزوبنفش داردمیگویند شیره‌اش بدست بخوردزخم می‌کند . بچشم بخورد کورمی‌کند .

ورود به‌برج محمدخان
و
توقف درباغ حشمت‌نظام

روز شنبه شانزدهم رمضان

صبح از عزیزآباد آمدیم برج محمدخان[1] چهارفرسخ است در باغ حشمت نظام منزل کردیم درخت انار زیاد دارد ، تازه خرما هم کاشته‌اند . دررحلت شاه‌شهیدوسعید برجی برای محافظت رعایای‌آنجا درآن باغ ساخته‌اند که میتوان‌حمله بلوچها ودزدها را ردکرد. اطراف دراج ، قمری خیلی دارد . سعیدالسلطنه یك خرگوش زد . حیدر قلی خان پیشخدمت یك دراج . محمدعلی‌خان یك دراج آدمهای ولیخان سه‌دراج باقی هم علی مراتبهم میزدند .

من تفنگ ساچمه‌زن ندارم تفنگ باقیمتی داشتم درغارت خانه

۱ــ محمدآباد معروف به‌برج محمدخان ازجنگل ودرختهای بزرگ کنار وگز وغیره مستوربوده است . ودر ۳۵ کیلومتری جنوب خاوری‌ضرج کنار راه فرعی بم به‌خاش واقع شده وجزء دهستان ریگان ــ بخش فهرج است .

آنـرا هم بردند اگرچه به‌گذشته افسوس‌نباید خورد ولی دراین سفر اسبابهای سفری که من‌داشتم جایش خالی بود .

این تعدی وبی‌اعتدالی که درکمال امنیت‌مملکت به‌یك‌نوکری که سرخدمت بوده است روداده بکلی بی‌عوض مانده است در اردو یك درویشی بـا دو پسرش پیدا شده‌انـد میخواهند همراه بیایند برای مصلحتی که شاید بتوان جائی فرستاد خبربیاورد یاحرفی ببرد گفتم‌بیاید منزل فرداریگان است هفت فرسخ راه است‌آنجا باید اردو واسبها و کالسکه‌ها راگذاشت ، شترجمازه‌دار سواررفت‌می‌گویند برای اسب‌و قاطرکاه پیدا نمیشود .

بهر سمت سرحد که رفتنی شدیم بـاید شترسوار شویم و هنوز معین نشده است‌که انگلیسها کدام نقاط سرحد می‌آیند تلگراف کرده ازطهران پرسیدم همینقدر جواب آمدکه آخر دسامبر سرحـد می‌آیند وسه چهار نقاط سرحدی است ازهمدیگر پنجاه شصت فرسخ‌دوراست انشاءالله این مشکل را هم خداوند آسان خواهدکرد . سر گـذشت و پیش‌آمد من‌غیر آنهاست‌که تصور می‌کردم .

رشته‌ای بـر گردنم افکنده دوست

میکشد هر جا که خاطر خواه اوست

توقف سه روزه درریگان

یکشنبه هفدهم رمضان

بیست‌ونهم دسامبر آمدیم ریگان[1] هفت فرسخ است ناهار رادر راه خوردیم. سه روز آنجا ماندم تاتدارك شتر وباربردار و آذوقه بکنم شبها ازخیال خوابم نمیبرد . من خـودم باین شدت بلوچستان و ایـن سمتها را بی‌آذوقه نمیدانستم خیال می‌کردم اگر از خالصجات چیزی عمل نیاید ازسایرین میخوریم ولی در بلوچستان بکلی‌کاه نیست قرار دادیم‌که اردو در ریگان بماند تاتوپ وبقیهٔ سرباز هم برسد وگندم و کاهی‌ازدهات بهرقدرمیسرشود جمع وخریدنمایند. هم شترازبلوچستان بفرستیم آمده‌کاه وغله وآذوقـه بیاورد آنوقت اینها را هم بیاورنـد و همراه خودمان هشت رأس اسب ببریم باقی سوارشتر شویم . روزهـا در سئوال وجواب وتدبیر هستم شب درخیال . درریگان پسر بـرادر سطوت‌الممالك هم‌که قهرکـرده از بمپور وفهرج آمـده اینجا رسید میگوید خوف بلوچ ازکرمان است تااستعداد زیاد نبرید من‌بعد بکلی

۱ـ ریگان‌دهی است ازدهستانهای بخش فهرج شهرستان بم. اطراف ریگان نیز جنگلهای فراوان بوده است. شکارتیهو ودراج زیاد داشته. سکنه آن ۱۵۰ خانوار بوده‌که همهٔ آنها در قلعهٔ دیوانی واقع شده وخانه‌هایشان کوچك ومختصر بوده است. وکیل‌الملك بزرگ ساختمان وحمام‌کوچکی‌در آن ساخته‌بوده‌که رفع‌حاجت اهالی‌را میکرده است (روزنامه سفربلوچستان فرمانفرما) .

کارخراب میشود . من بیچاره ازکرمان حرکت نکردم خیالم این بود لیکن مغرضین که جز شروضرر از دستشان برنمی آمد نگذاشتند .باید طوری رفت که‌کاری ازپیش برد که خرج واین همه زحمت هدرنرود.

در ریگان روزی رفتیم بشکار من‌یك خرگوش زدم سعیدالسطنه دو دراج باقی هم چند عدد دراج زدند . راه خیلی رفتیم، بکلی‌خسته هستم .

آب گرم

روزچهارشنبه بیستم رمضان

اول ژانویه آمدیم بآب‌گرم سی‌نفر از شترها را گریزانده ساربان شب برده بود این فقره اسباب معطلی و سرگردانی زیادشد سربازها ریسمان واسبابهای آنها را نگاه داشته بودند بخیال‌اینکه‌شتر-ها را بی‌اسباب نمی‌برند ولی سهو کرده بودند از امشب قراردادیم سربازها همراه شتر بچرا بروند نگذارند بگریزند ازطرفی هم‌ازریگان بفهرج[1] آبادانی نیست نه منزل را باید آذوقه همراه برده هشت شتر زیاد لازم داردکه آذوقه این جمعیت را همراه بیاورد شترآذوقه شب بآب گرم رسید ولی تحویلخانه نرسید .

۱ــ بخش فهرج‌از توابع شهرستان بم‌است وتاقلعه بمپور چهارفرسخ فاصله دارد . قنوات خوب‌ورودخانه‌ای داشته است . فهرج در۵۸کیلومتری شرق بم ــ کنار جاده شوسه بم به‌زاهدان واقع است .

چاه قنبر وصعوبت راه

روز پنجشنبه بیست‌ویکم رمضان

دوم ژانویه آمدیم بچاه قنبر، هرگاه تحویلخانه و آذوقه نرسد لابد معطل خواهیم‌شد باید دراین منزل لنگ کرد صحرا پرازسنگلاخ است اطراف کوه راه بدی است من‌سواره آمدم کالسکه رابصعوبت میآورند . همراهـان همه شترسوار، شترمنهم همراه میرود . بـواسطهٔ نرسیدن تحویلخانه یکروز درچاه قنبرلنگ کردیم حاجی اسعدالدوله سرمازدگی کوه داشت هندوانه خورد بشدت تب کرد از زیر پستانش وجع سختی گرفت میرزاعبدالرضاخان دکتـرنمك داد نمی‌تـوانست اسب‌سوار شود تاجائی که کالسکه میآید سوارکالسکه کردیم بعدسوار شترکرده بمنزل کشنیل که هفت‌فرسخ است آوردند .

کالسکه را بانواع صعوبت بااسب وآدم از گردنه ردکردندراه هم سنگلاخ بود دسته‌اش شکست دو ساعت بغروب مانده رسیدیم به کشنیل آدم و مال خسته شده بودند فردا حالت حاجی اسعدالـدولـه خیلی بهم‌خورد مابواسطهٔ او یکروز آنجالنگ کردیم در دورچادرها درصدوپنجاه‌قدمی‌پراز کبك‌بود آنروز تماماً همه‌مشغول شکار گردیدند. بیشتر از دویست عدد کبك زده شد سرکوه ودامنهٔ کوه هرچه نی بود آتش زدند شب صفای خوبی داشت به‌حاجی اسعدالدوله‌دوباره دکتر نمك داده امیدوارم تافردا خوب شود .

بسوی آب‌شیرین وخسرودین

روز دوشنبه بیست‌وپنجم رمضان

ششم ژانویه باید برویم بآب‌شیرین هفت‌فرسخ است و راهش می گویند بداست امشب آذوقه وتحویلخانه را از سرشب بار کرده‌راه انداختند چند نفرهم سرباز همراه کردند صبح آمدیم دیدیم دوازده‌بار را توی درختها انداخته رفته‌اند خوب بود شترخالی عقب بـود آنجا ایستاده از هرجا هر کس ریسمانی پیدا کرده راه انـداخته بمنزل کـه رسیدیم معلوم شد شتربانها شترها را برداشته گریخته‌اند چـون غفلت سربازها موجب هلاکت جمعی بود وسایرین نیز جسور بوده مراقبت نمی کردند ومکاریها بدآموزمیشدند لابداً سرباز هارا تنبیه سخت کردم وفی‌الفور جمازه سوار پی آن شترها فـرستادم کـالسکه را بحمدالله بسلامت آوردند . کالسکه چی‌ها حقیقتاً سحر کـرده بـودند بهمه‌انعام دادم .

از آب شیرین آمدیم بخسرودین چهارفرسخ است نصف راه خیلی بدبود نصف دیگررا کالسکه سوارشدیم‌ودو روز شترسوارشدیم درخسرودین چند نفر ایل از آدمها وبستگان نوابخان باستقبال آمدند. زمستان وتابستان درآن محوطه ساکن هستند شتر و گوسفند دارنـد در نزدیکی قریه است می گویند هزارنفر جمعیت دارد حاجی اسعدالدوله امروز حالش خوب است دندانهای خود را گم کـرده دونفـر سوار رفتند جسته بیاورند وآوردند والا بیچاره درمیماند .

منزل لندی واستقبال نوابجان سرتیپ و معدن طلا

روزچهارشنبه بیست‌وهفتم رمضان

هشتم ژانویه عازم منزل لندی شدیم در این راه نـواب خان با برادر واقوام وپسرها و چندنفر سوار جمازه استقبال کرده بـودند در لندی‌ریگ قاطی به‌زراست نمونه برداشته وآورده فرستادم در تهران امتحان کرده درصد مثقال نیم مثقال طلا دارد .

باری این شخص خود را شیعه می گوید وبرحسب موقع‌ومحل ووقت مطیع وخودراخدمتگزارنشان میدهد درتسویق قشون پسرسردار امیرحسینخان ومواقع دیگر سابقاً خدمت کرده همراه بـوده است و دارای منصب سرتیپی است زلفهای دراز وریش سیاه و صـورت پهن دارد وشمشیر حمایل کرده سپر در دوش تفنگ‌دردست مرد مجربی و مثل اکثر بادیه نشینها پولتیك‌دان است .

همه بلوچها زلف دراز دارند از قـراری که درتـاریخ دیده‌ام بلوچها از ازارقه کـه خوارج اعراب باشند و بکرمان آمده بوده‌اند گویابلوك را معرب کرده بلوچ می گویند زیراکه دراول بلوك بوده‌اند حالاهم آنطور است ازنـواب خـان میپرسیدم چـرا آب در نیاورده زراعت نمی کنید خانه نمیسازید؟ می گفت اهالی مایل‌واهل این‌کارهـا نیستند آثار چاه وقنات از قدیـم خیلی است ولی حالا خراب شده من ملکی تازه‌آباد می کنم قناتی‌هم درآورده‌ام لیکن باید از نرماشیزمقنی که کرمانیهاچاهومی گویندپاکوره پزآورده‌قنات بکنید واز دولت‌توجه

بشود البته آبادی خواهد شد سابقاً وکیل‌الملك درکلانـزهو چـاه در آورده زراغت میشده است حالا خراب شده چاهها رامن دیدم‌افسوس من که نمی‌توانم سالها درکرمان بمانم ومسکن نمایم خانهٔ من آن سر ایران بوَد وبلوچها این سر ونمیتوانم به‌ایـن کارها از خـود مصارف بگذارم مگردولت وقت توجه‌نماید بلوچستان‌رامملکت عظیمی میتوان کرد .

خاك خوبی وقـابلی دارد . باری‌عصری آمده و بلـدی رسید شب آنجا اقامت شد صبح آمدیم بمنزل کلانزهو یمعنی چشمهٔ آب یعنی چشمهٔ بزرگ .

درکلانزهو

روزپنجشنبهٔ بیست‌وهشتم رمضان

در راه گفتندآهو زیاداست بعد از ناهار راه‌را باچند نفرجمازه سوار خارج شدیم آمدیم رسیدیم بآهوها .

مراد زیربلوطهای بـزرگ وسعیدالسلطنه و مهدیخان را پـای بلوطهای دیگر جادادند نوابخان باآدمهایش رفتند آهـو را گردانیده بطرف مابیاورند رفتند دوره زدند آهو نیامد من بانواب خان آمـدیم بمنزل باقی ماندند دوباره آدمهای نوابخان آهو هارا رهاگردانیده‌جلو حضرات‌آورده‌بودند ومحمدمهدیخان‌آنها را تیرانداخته بود ولی‌دست خالی خسته وشکسته برگشتند .

امروز درخت تازه دیدم مثل طاووس خیلی بزرگ . نـوابخان

می‌گفت میوه دارد مثل هلو ولی قبض می کند باوجود ایـن بلوچها میخورند.

چاه غلامان

روزجمعه بیست‌ونهم رمضان

ازکلانزهو آمدیم بچاه غلامان. نوابخان می‌گفت آن چاه را من کنده‌ام آبش شوربود از سیستانی‌ها دوازده شتر دزدیده از رودبار آورده به‌بیراهه می‌بردند به‌سیستان وصاحبش پشت سرمی‌آمد فرستاده از نوابخان استمداد کرده بود آنهم آمد بمن اظهار کـرد وتـکلیف خواست گفتم بدون معطلی آدم پی‌دزدها بفرستند تاشترها رابگیرنـد بیاورند آنهم فرستاد با شترجمازه بعد از طـی بیست‌فـرسخ بـه‌شترها رسیده بودند وبرگردانیده بودند و تقریر نمودند که دزد خـود را زد بکوه وگریخت.

کوچه‌کردان واستقبال حاکم بلوچستان

روزشنبه سلخ رمضان

یازدهم ژانویه ۲۹ دسامبر آمدیم بکوچه‌کردان. سطوت‌الممالك که اصلا هشترودی است وحالا اینجاست حاکم بلوچستان آمده بـود بااستقبال مسیوطغان کولونل شاورس مأمورانگلیس بـاوکاغذ نـوشته بودکه ما آمدیم بـاافواج و توپخانه به قلعه مستحکم نوروز یورش

برده درقبضه خود آوردیم ومیرمحمد علی نوشیروانی با جمع کثیری از آدمهای خود وبرادرش درمحمد کشته شدند واز طهران صریح بما نوشته بودند که شما در نیمهٔ رمضان آمده با ما ملاقات خواهید کرد که باتفاق بانجام مطالب بپردازیم واگر صلاح میدانید قراء ودهات را بسرباز بگذارند اوهم درجواب نوشته بود بمن دستورالعملی دراین باب نیست .

گفتگو بامأمورین انگلیسی

تااینکه کاغذ من به سطوت الممالك رسیده بود که نوشته بودم کسی بفرستید مشغول گفتگو وتحقیقات بامأمورین انگلیس شوندتامن بزودی برسم آنهم مجدداً نوشته فرستاده بود سرباز، محلی است که امیرحسینخان سردار می‌نشیند اطاعت از دور دارد نزدیك حاکم‌نمیآید مالیات هرچه خواست از بلوچها میگیرد هرچه دلش‌خواست بحاکم بلوچستان میدهد وحاکم باکمال عجز بااو رفتار مـی‌کند برای اینکه امیرحسین‌خان متوحش نشده نگریزد قرار ملاقات را سطوت الممالك بکسی گذاشته بود من خواستم بروم التماس کـرد که بگذاریـد من مالیات خود را بگیرم بعدمختارید والا ازآنجا میرود دست مـن‌جائی بندنیست من هم قبول کردم تا بعد بکار او پردازیـم عمـده اینست‌دو عراده توپ که دستخط شده بود ازطهران فـرستاده بشود قرار بود در نیمهٔ شعبان به‌کرمان‌برسد ونمیدانم چراحضرت مستطاب والاسپهسالار اعظم چندان رأی نمیدادنـد خبری از آنهانیست اردوی منهم بواسطهٔ آذوقه ومال باربردار بایك عراده توپ ته‌پر در ریگان ویلان‌مانده در

بم صاحب منصب قابل سرباز وتوپچی نیست .

سوار بلوچستان که‌جمازه سوار باشند محل‌اعتنا نمیباشندمعلوم نیست باطناًباکدام طرف باشند تلگرافهائی که حالا ازطهـران میرسد اگرسه‌ماه قبل رسیده بود من باتدارك لازمه می‌آمدم دراین موقع کـه اردوی انگلیس هم دم دربلوچستان است وخوانین را ازاینجامأیوس، گردنهای کشیده را باطاعت دولت میآوردم امـا چکنم درصحـرای بلوچستال بهرطرف که نظرمی‌کنم بیابان است اعوان وانصارنیست. نوابخان بمحمد مهدیخان گفته‌بود نه‌پیله‌ور هستید نه درویش نه‌تاختچی دیدم بزبان خود چه عبارت بامعنی گفته پیله‌ورنیستم زیراکـه اموال و اثقال زیاد لازم بود درویش نیستم زیرا که سفرهٔ بـازجمعی واقلا باز چهارصد شترباری وغیره داریم تاختچی نیستم زیرا بااین قلیل‌جمعیت کی رامیشودتاخت‌وتازنمود محمد مهدیخان گفته بود کاررا آدم‌صورت میدهد ده روز دیگرقشون را مثل موروملخ خواهی دید فلانی‌دورخود جمع می‌کند حالا میرود باانگلیسیها گفتگو کند دراین مدت اردورا جمع می‌کند .

ورود به‌بمپور

روزیکشنبه غرهٔشوال

وارد بمپور[1] گردیدم سرباز ساخلوی جلو آمده بودند مرکب

۱ــ بمپوراز بخشهای شهرستان ایرانشهر است ودر ۲۳ کیلومتری‌این شهرواقع شده است .

از فوج قدیم وفوج بهادر است ازهمه احوال پرسی کردم فوج قدیم از دیدن من خوشوقت شدند چون درکرمان هرروز قرار داده بودم مشق می‌کردند ومن خود میرفتم مراقب حالاتشان بودم ومهربانی می کردم قدری همدیگر را میشناسیم تارسیدیم بمنزل دیدم چادرهارا پای قلعه زده بودند .

امروز باکالسکه آمدم اسعدالدوله را گذاشتم در کوچه کردان یك روز راحت باشد ولی خیلی خسته شدم و حال اینکه سه روزکه شترسوار میشدم باین شدت خسته نبودم دم چادر توپچیهاتوپ رانگاه داشته بودند پیاده شده رفتم از توپچی احوال پرسیدم توپچی بود که می‌گفت از استعمال توپ سررشته دارم امتحان نمودم عیب نداشت . بعد سربازها آمده دشتبان‌ایستادند آمدم از اول صف ازجلوشان آمده گذشته تا آخر صف رسیدم بهمه مهربانی کرده مرخص نمودم رفته راحت باشند فوج قدیم آمدگفت قراولی همیشه باما بود حالاهم بما بدهید گفتم چون فوج شوکت در راه زحمت‌کشیده بامن همه‌جا بوده این چند روزهم صبرنمائید بازباشما خواهد شد .

اطراق دربمپور وبازدید از قلعهٔ آن

روز دوشنبه دویم شوال

دربمپور اطراق کردم فرستادیم ازایلات شهرجمع کرده بیارند و گندم‌آرد نمایند پاره‌ای تدارکات دیدم قلعهٔ بمپوررا رفته دیدم بعداز آنکه چند سال قبل سردار حسینخان آمده دور قلعه را گرفته محاصره

نموده باغ ازبی‌آبی‌خراب شده تمام درختهای مرکبات خشکیده‌همین نخل خرماها ، مگرچند نخل خـرما ویك‌درخـت سدر ویـك درخت سپستانی خیلی بزرگ بجا بود بایك درخت کوچك که بالایش میشد رفت .

درخت کوچك همیشه باردارد وبارمیدهد خیلی عجب است‌این باغات بیرون قلعه است خود قلعه خیلی خراب شده است اگـر تعمیر نشودبکلی ویران خواهد شد وخود این قلعه‌دروسط صحرا باین‌حالت بلوچستان خیلی لازم است آذوقهٔ‌امسال خیلی کم است ذرت‌میخورند سربازها تفنك دنگی دارند لباس ندارند کلیهٔ وضـع بلوچستان بسیار پریشان وبی‌سامان است حاکم باهمت وخوشدل وکارگذاری لازم‌دارد سالی دوسه‌ماه آمده در بلوچستان بماند آبادیها نماید قصبات کوچك که‌خوانین ورعایا ساخته‌اند خراب نموده بکوبد آنهائی که سر کشند یانصفه مطیع وهرگز نزد حکام تردد ندارند همه‌جا تعاقب نمایند تمام بکنند درجاهای مناسب ساخلو وآدم بگذارند وآبادیها نماید قنات‌در بیاورد وزراعت نماید ونگذارند عده‌ای وحشی دم ازخودسری بزنند البته اگر خـود آنهارا غلام و مالشان را بجبر و ظلم بگیرند و ببرند مملکتی آباد نخواهد شد .

ورود به‌فهرج

روز سه‌شنبه ۳ شوال

۱۴ ژانویه۱۹۰۱ صبح از بهپورحرکت کردیم آمده درکنار-

آبی که ازفهرج[1] میآیدوزراعت میشود بهناهار افتادیم مدتهامنتظر شدیم ودیدیم یك آبدار آمد که جزاسباب سفر وسماور چیزی نداشت باقی از راه دیگر رفته‌اند وخیلی گرسنه بودیم من‌قدری نان خشك و کوزهٔ آبی همیشه همراه دارم آورده‌قدری خوردیم وحمداله‌بیك هم‌سماوری درترك داشت آورده چائی درست کرد یك دو استکان چائی خوردیم سعیدالسلطنه گنجشکی زد کباب نمود خواستیم حرکت نمائیم آبدار سطوت الممالك‌رسید هرچه داشت آدمهائی که همراه من بودندآدمی لقمهٔ خوردند سوار شده آمده رسیدیم بفهرج قلعهٔ فهرج را هم‌مرحوم ناصرالدوله ساخته شاه مرحوم پول زیادی باین قلعه جات خرج کرده است . آنهم محتاج بعضی تعمیرات است از دستهٔ فوج‌بهادر که ساخلو هستند جلو آمدند احوال پرسی کردیم بعداز ورود وپیاده‌شدن قرار بود یازده توپ بیندازند که مأخذ آن عدد راهم نمیدانم چیست چون باروت کم‌داریم گفتم یکتوپ کافی است انداختند عجب‌رسمی دارند . بلوچها همه‌شان خبر می‌خواستند .

دربمپور نفری یك قران بزنها سعیدالسلطنه خودش بدست‌خود داد پنجاه وشش‌تومان شد .

روز چهارشنبه چهارم شوال

۱۵ ژانویه اطراق شد رفتم قورخانه را دیدم خیلی بی‌نظم و

۱ـ فهرج بخشی است ازشهرستان بم ودر ۵۸ کیلومتری آن درکنار جاده بم‌ـزاهدان قرار گرفته ودرحدود هزارنفر سکنه‌دارد .

اوراق است مفاخرالممالك را فرستادم به‌سلیقه انداختند گرد راپاك‌همه چیز را بجای خود گذاشتند چیز زیادی هم ندارد کلیهٔ گلوله توپ و عراده شکسته چادر پاره پاره تفنگ ضایع‌شده مبلغی بود آنچه بکار میآمد بسرباز داده باقی تفنگها را باید فرستاد درکرمان تعمیربشود .

استعداد زمینهای بلوچستان وعدم توجه به آن

روز پنجشنبه پنجم شوال

۱۶ ژانویه هم بواسطهٔ فراهم‌آمدن مال و غیره در فهرج اطراق شد عصری رفته چای را درنخلستان که آب هم می‌گذشت خوَردیم‌در نزدیکی قلعه کهنهٔ هم‌هست درمواقع لازمه آنجا را باتپه که جلـوقلعهٔ فهرج است باید بافوج واستعداد دردست داشت والا ازآن تپه وبالای خرابه‌های قلعه کهنه قلعه فهرج را خوب میشود کوبید برزن خـوبی است دولت میتواند از بلوچستان مملکت بزرگی ساخته مداخل عمده بردارد بشرط اینکه درمگسی[۱] وسیبو[۲] چند جای دیگر مثلا در خـاش آدم وسرباز مأمور و ساخلو بگذارد و هرکدام از خوانین بلوچ کـه اطاعت صرف ندارد بهرجا باشد تعقیب گردد و بدست بیاورد پـارهٔ جاها قنات دربیاورد حاکم جزء وکل علم‌قشون واداره ملك وآبـادی

---

۱ ــ مگسی دهی است از دهستان سبزواران بخش مرکزی شهرستان جیرفت .

۲ــ سیب دهی است ازبخش سوران وشهرستان سراوان .

داشته باشد .

دربلوچستان پنبهٔ خوبی میتوان بعمـل آورد همه جور حاصـل میتوان برداشت لیکن طوری وضع بلوچستان پاشیده ومختل است که بوصف نمی‌آید نه‌آدم است نه‌اسباب دردست هـردولت متمدن ایـن مملکت میتواند مستقلاسلطنتی برپانماید .

ابتر وسوران

روزجمعه ششم شوال

آمدیم به‌ابتر [۱] بار آذوقه را بگاوهاهم بارکـردند . گـاوهای قوی هیکل دارد تند راه میروند . رعایای ابتر حالشان بهتـر ازسایـر جاها بود همه‌بلوچ سنی وحنفی مذهب هستند . چادرها را سرآب‌پای نخلستان زده بودند هوابغایت گرم است.

روزشنبه هفتم شوال

آمدیم بسوران [۲] چهارفرسخ بود تمام راه از رودخانه می‌آید.

۱ــ ابتر یکی‌از دهستانهای سه‌گانه بخش مرکزی شهرستان ایرانشهر است .

۲ــ سوران یکی از بخشهای چهارگانــه شهرستان سراوان ودر ۳۲ کیلومتری جنوب‌غربی آن قراردارد .

منزل اسفیدان و تاریخچه‌ای از غلبه اعراب بر کرمان و بلوچستان

روزیکشنبه هشتم شوال

۱۹ ژانویه آمدیم منزل اسفیدان درمیانه کوه چادر زده بودند چشمهٔ آبی بود از پای کوه بیرون‌آمده واندك مسافت فرو میرود همه جورشکار دارد گفتندپلنگ هم دارد وچادرها متفرق افتاده است‌امروز مناسب دیدم شرح تصرف اعراب مملکت کرمان وبلوچستان رامجملا بنویسم.

شهرك که فرمانفرمای کرمان وبلوچستان بود درسال بیست‌و سیم از هجرت بامر یزدجرد آخرسلاطین عجم مأمور و در پارس تا جیش عرب مصاف بداد وشکست عظیم خورد این خبر بیزد جرد که در کرمان بود رسید دشنام زیاد بشهرك گفت که چرا باصد هزارلشکر وخزائن موفور واستعداد کامل از ده هزارعرب شکست بخورد فیروز برد درشهرك که درغیاب آن والی کرمان وبلوچستان بود چون دشنام وناسزا گفتن را به‌برادر خودشنید برآشفت، آمد به‌یزدجرد گفت‌توخود را ملك الملوك ایران دانستی یعنی شاهنشاهی وخزاین واندوخته‌چندین سالهٔ پادشاهان ایران نزد تو بود سپاه تمام ممالك در رکاب حاضر و بامر توبودند امروز پنج سال است که سپاه عرب سال بسال، ماه به ماه، هفته بهفته، روزبروز از ولایات ایران تصرف فرمایند و حکام تعیین کرده مالیات میگیرند یکدفعه باهمهٔ استعداد بالشکر اعراب‌مقابل

نشدی مقابله نکردی .

سعدابی وقاص در قادسیه هـزارلشکـر را شکست داد ورستم فرخزاد را کهبنی عمت بود کشت درمداینپانزده فرسخ فاصلهنداشتی ولشکرعرب ششماهدرقادسیه توقف کرد ازجای خود نجنبیدی هروقت شنیدی جمع قلیل از اعراب بولایتی آمدند غیرت و جـرأت مصاف نکردی از ملکی بهملکیاز شهری بشهری مثل زنها گریختی تااکنون بکرمان آمدی بعد ازآن جواب دشنام او رامعشیئی زاید بـهیـزدجرد ردکرد شاه عجم سربزیرانداخته هیچ نگفت. این نوع سلوك ازامرای عجم که شاهپرست بودند هرگز مسبوق نبود همان شب یـزدجرد بـا خوف تمام از کرمـان رو بخراسان گـذاشت در سنه بیست وچهارم عمربنخطاب سهل بن عدی وعبداله بنقلیان را بفتح کرمان فرستاد و این دو سردار باندك جزیه راضی ومنصورالدین را بجاگذاشته بمدینه مراجعت کردند ومنصور بمرور مردم را باسلام دعوت وراضیمیکرد درثانی بعرض عمربنخطاب رسید اهالی کرمان چند سال است جزیه ندادهاند چندسال است بمسلمانان اذیت می کنند عبـداللهبـن قلیان پسر خالهٔ خود را بکرمان فرستاد خراج چندساله راگرفت وقدغن سخت نمود که بمسلمانان اذیـت نکنند وچوبی از شجرهای که درتحت آن مؤمنین بحضرت رسول ص بیعت کرده بودند با خـود داشت دربـم مسجدیساخته وآن چوب رادرمحراب آن قرارداده روبه مسجد دربم در خارج حصار معمور و باقی است عبـدالله عامر خـود از راه بیابان بخراسان رفت وربیعبن زیاد را به فتح سیستان فرستاد . عبدالله عامر را عثمان هرچه مـردم بصره از او شکایت کردند بواسطهٔ قرابت عزل

نکرد تاخلافت بحضرت امیـر (ع) ـ رسید او را معـزول کرد و کس دیگر به‌بصره فرستاد وعبدالله بمکه رفته باطلحه وزبیرد را غوای‌مردم بجنگ حضرت‌وخونخواهی‌عثمان همدست شده بعداز رحلت‌حضرت مولی‌المتقین معاویة بن‌ابی‌سفیان حکومت بصره وخراسان و کرمان و سیستان را درسنه ۴۴هجری برباد داد بعداز دوسال اورا معزول ،سعید بن‌عثمان بن‌عفان را جای او منصوب کرد درسنه ۵۰ سعید را احضار عبدالرحمن بن‌زیاد را بجای او مأمور کرد بعد ازانتقـال معاویـه‌بمقر خود یزیدعبیدالله زیاد راکه والی بصره‌وکوفه بود حکمران خراسان‌و کرمان کرد که اووالی براین دوممملکت گماشت . پس از نـزل یزید بمقردائمی خود مردم بعبیدالله زبیربیعت کردند مصعب بن زبیر والی عراق عرب وبصره وبلاد ایران بود وبشرف اسلام آمده بود مصعب خراسان و کرمان را بمهلب واگذار نمود پس از اندك زمـانـی او را بجهت دفـع فتنه از ازارقه طلب کرد واونواب برآن ولایت‌نصب کرده دربصره بمصعب پیوست واز آنجا بالشکر ساخته بجنگ نافـع‌ابـن الازراق که رئیس ازارقه بود عـازم شد . در اینوقت خبـر عزیمت عبدالملك بجنگ مصعب محقق گردید مصعب از کـوفه بـاابراهیم‌بن مالك عزیمت‌مقابله عبدالملك‌نمود ومهلب را باجنودبصره‌مأموربحرب از ارقه که خوارج باشند کرد مهلب این رأی را تکذیب کرد و گفت اول باید باتمام لشکر علاج عبدالملك‌را نمود بعد شکست ازارقه‌سهل است . مصعب نشنید بعد از تلاقی فریقین مصعب وابراهیـم درجنگ کشته شدند . عبدالله الملك کسی نزد مهلب فرستاده اظهار مهربانی و موافقت نموده بیعت را خواست و بجنگ ازارقه او را ترغیب نمود

مهلب قبول بیعت کرده جنگها باازارقه کرد و رئیس آنها نافع‌بن‌الازرق را بکشت وخوارج بعد از ونافع قطری منسوب اورا امیر خود قرار داده بفارس‌رفتند مهلت آنها را تعاقب وچند بار مقابله نمود وشکستها داد ازارقه بکرمان گریختند درآنجا تسلط پیدا کرده ماندند در سنه۷۶ جمع قلیلی درکوفه ثعلب‌بن یزیدبن تعلیم شیبانی که درعرب‌بشجاعت معروف بود بیعت کرد وباسپاه حجاج ثقفی که امیرکوفه وبصره بود جنگ کرد وشکست بلشکرحجاج‌داد نوشته‌اند دریك جنگ که‌حجاج هشتاد هزار لشکر داشت وشعیب ششصدنفر لشکر حجاج را شکست داد وده سردار او را بکشت باقی بکوفه باحجاج بگریختند در جنگ آخر شعیب مقاومت نیاورد و بکرمان آمد ازارقه مقدمش را غنیمت شمردند ولی بواسطهٔ اختلاف عقاید که درمیانه داشتند ازاول موافقت نکردند واولشکری‌آراسته از کرمان به‌تسخیرعراق عرب واضمحلال حجاج بیرون آمد دراهواز تلاقی فریقین شد درعبور ازپلی اسب شعیب که جلوش مادیانی بودخواست براوبجهد شعیب را به‌آب‌افکند وآنجا بمرد .

باری مقصود از تاریخ کرمان وبلوچستان ذکرنمودن بود باین مختصر اکتفا می کند که درجنگ آخر که مهلب با ازارقه نموده‌اسبها را پی کرده ، بازنها بجنگ آمده بودند شکست خوردند جمعی از آنها گریخته ببلوچستان رفتند و گویند طایفهٔ عبداللهی وسابقی‌وزین‌ـ الدینی و کیوی که اکنون دربلوچستان متوطن هستند وبلوچ نامیده میشود از گریختگان آن ازارقه هستند که بااهل و عیال آنجا متوقف شده‌اند واز کثرت معاشرت زبان آنها تبدیل بزبان بلوچی شده است .

باری برویم سرمقصد .

پای گدار وبدی راه

روزدوشنبه نهم شوال

۲۰ ژانویه آمدیم منزل پای گدار[1] پنج فرسخ میشود سر آبی منزل کرده‌ایم همه راه از رودخانه آمدیم آبائی وآدم ومخلوق انسانی بنظرنیامد چادرنشینها هم که شنیده‌اند اردو می‌آید خود را بدوردست کشیده‌اند که از تعدی اهل اردو ایمن باشند به چه آسانی وسهولت میتوان اصلاح این وضع رانمود لیکن طوریست که همه اگرچه‌ملك باشند درنزد اهالی قول وفعلشان محل اعتبار واعتنانیست همه حمل‌بر غرض شخصی ویانادانی حمل میشود .

فردا از آنجاکوچ کرده آمدیم به مگسی کالسکه را من بزور آوردم‌براه خود انداختم‌هرچه‌گفتندنمیرود درفهرج بمانید قبول‌نکردم زیراکه از راهی که توپ برود دلیل نداشت کالسکه نرود مبلغی ازراه خیلی خطرناك بود وبهرطوری بود تاآنجا بخواست الهی بسلامت رسید .

درنزدیکی مگسی شاه جهان که یکی از خوانین سرکش و در غارت وقتل بلوچهای انگلیسها در بلوچستان شریك بود جلو آمد نواب خان را جلوفرستاده باواطمینان داده ونصیحت کردم که دولت

۱ــ پای گدارده کوچکی است از دهستان حتکن ودر ۳۴ کیلومتری شمال شرقی زرند قرار گرفته است .

اسلام عفو واغماض دارد زیراکه بازرعیت راهم مذهب واز خودداند ولی فرنگی این ملاحظات را ندارد دست برنمی‌دارد گـریختن چارهٔ کار را نمی کند باید پیش بیاید تاچارهٔ کار اورا بکنیم .

شمشیر وقرآن جلوآورده بـود قـرآن را گرفته بوسیدم خیلی ترسناك وهراسان بود . مهربانی کرده رام وآرام کردم . فردای ورود که چهارشنبه یازدهم بود از شاورش حاکم کلات مأمـور انـگلیسی کاغذی رسید که عازم بشوند از راه سرباز می‌آید وتکلیف کرده بود که موضع ملاقات ایرافشان[1] باشد که ازاعظم خان‌که حاکم آنجاست ودرغارت گنج شریك بود غرامت گـرفته و تنبیه بشود . درجـواب نوشتم بواسطهٔ کمی علوفه و تقلیل آذوقه اردو در اقامـت مگسی لابدی است وبهمه جانزدیك است و بـه مـلاقـات شما اینجا منتظرو شایقم‌غلام‌رسول خان حاکم سیب هم آمد باو هم مهربانی کـرده و خلعت داده روانه‌نمودم باقی مالیات رامطالبه کردم گفت آنچه‌داده‌اند ومیدهندمیگیرم ولی به‌بعضی زورم‌نمیرسد. حضرات خوانین‌بلوچستان مثل حکایت اضافیه تبعه خارجه و سفرا شده‌اند در تبعه هرکدام اضافیه میخواهند میکوشد. به‌تبعه‌فلان بدهد تبعه من هم‌بدهد بعضی از خوانین که قلعه‌کوهك[2] وجالق[3]وغیره را متصرف شده مالیات نمیدهندسایرین

۱ــ ایرافشان از دهستانهای کوچك بخش سوران وشهرستان‌سراوان است .

۲ــ کوهك از دهستانهای چهارگانه بخش‌مرکزی شهرستان سراوان است .

۳ــ جالق ــ ازبخشهای سراوان ودرشمال شرقی آن قراردارد و از طرف شمال وشرق به‌مرزپاکستان محدود میشود .

هم آنها را پیش می‌کشند ودرصورت اذیت میگویند اگــر زور شما میرسد از آنها بگیرید افسوس وهزار افسوس که سال بداست آذوقه نیست وصاحب منصب‌هم نداریم هرسرتیپ که خودش علمی ندارد. دوسلطان ونایب بی‌علمی همراه سربازها کرده فرستاده است کـه ابداً از حرکت قشون اطلاع ندارند هریك که یکپا بابلوچ‌ها خویش وقوم شده خوی آنها راگرفته‌اند وطرف اعتماد میشوند تا دست بکاری زده بشود من خواستم به‌فراهمی اسباب وتدارك‌وملاحظه اطراف کار بیایم ولی بواسطهٔ دوری مسافت واشتباه کاریهای مفتخورهای مملکت که متصل آبرا گل‌آلود می‌کنند ماهی بگیرند وجزصدمه زدن به‌مملکت بکار دیگر اشتغال ندارند نتوانستم این تفاصیل و منظورات خود را درخاکپای مبارك از مسائــل محققه و بی‌شك و ریب مشهود بدارم اینطورپیش آمد هرروزمنتظرفرداهستم که باقتضای وقت حرکت نمایم تا مدد غیبی چه کند .

فوت‌حاجی اسعدالدوله

از اتفاقات غریبه یکی این است که‌حاجی اسعدالدوله ازریگان باینطرف ناخوش شده هندوانه خورد و تب‌کرد نــاخوشی اش‌شدت نمود قضا آمد حکیم دیده شد سه‌مسهل داد درخواب دیده بــود که از اسب افتاده دیگر برنخواست وعموی اسعدالدوله‌هم دراین راه فوت شده بود می‌گفت‌من‌هم می‌میرم. محتضر،بیچاره درکوچه کردان‌فوت کرد .

چند منزل کالسکه‌خود مراباودادم راحت‌بیاورندخودم شترسوار شدم در کوچه کردان گذاشتم یك روز راحت باشد آمده از بمپور کالسکه‌فرستاده بیاورند درعوض‌دیدم حکیم را میآورند آدم دنیا دیدهٔ از امورات بلوچستان مطلع بود ولی بعد از فوتش که بمرور بحالت مردم ومحلها وکارها وقوف حاصل گشت معلوم شد زمانی که عمویش حاکم بلوچستان بوده است اکثر خوانین از او دل‌نگران و متوحش هستند اگر او را همراه من میدانستند هیچکدام را جرأت کرده‌نزدیك نمی‌آمدند اوهم درضمن شاید از خیال انتقام دربارهٔ بعضی فارغ نبود وهرحکمی دربارهٔ هر کس میکردم‌یقیناًحمل باشاره وارشاد اومیکردند حالا بیك درجه مرابی غرض دانسته باطمینان نزدیك می‌آیند یابه‌اردو کاغذهای مطیعانه می‌نویسند.

تعقیب محمد عمرخان

امروز دوشنبه ۱۶ شهرشوال بیست‌وهفتم ژانویه هرچه شتردر اردو بود فرستادم از فهرج به‌بمپور آنچه در عقب گندم آورده‌اند و آنچه ذرت یاجوپیدا کردند بعجله بیاورند. کسی خبرآورد که‌محمدعمر خان را بابرادرش باسه سوار وسه جمازه وچهار پیاده وسه تفنگ انگلیسی باقی تفنگهای عادی داشته‌اند در راه دیده پرسیده است کجا میروید؟ گفته‌اند بسیستان ولی خود را درجائی پنهان و ملاحظه کرده است که چه راه پیش میگیرند دیده است راه راچپ کرده به‌بیابان میرود گمان کلی کردم که میخواهد در دوربراین کوههای نزدیك‌قایم بشود تاببینند از اردوی انگلیس وما چه‌خبر خواهد رسید لهذا غلام

رسول خان را سپردم ده‌سوار ازما برداشته خودش‌هم همراه آنها آدم فرستاده هرجا باشد محمدعمرخان را تعقیب نماید بلکه دست بیایدوالا تااو دست نیاید انگلیسها دست بردارنمیشوند .

اظهار انقیاد سردارحسین خان

سردارحسین خان بمن کاغذ نوشته اظهار انقیادکرده ونوشته‌بود من تهمت زده شده‌ام، خودم مالیات را داده‌ام جزئی باقی است میروم بکرمان وصول نمایم.دوسال ملخ خوردگی است باید ببلوچها تخفیف داد. این‌شخص‌می گویند هشتادسال داردودر رحلت‌شاه شهیدناصرالدین شاه خلدآشیان آمده بمپور را محاصره کرده بود گاهی قلعه گیان ار سربازوسوار که‌نوابخان رئیس آنها بوده است بیرون‌آمده زدوخوردی کرده چندنفری را ازرجاله او می کشند از یکطرف بلوچها دیده‌بودند همه قتل است غله‌وغارت نیست یواش یواش متفرق میشوند ازطرفی شنیده بودند از دریای عمان قشون می‌آید و از تهران آصف الدوله مأمور شده محاصره را ترك کرده رفته بود وباطناً یاغی است ولی‌ظاهراً باسطوت‌الممالك‌ساخته چیزی‌برسم مالیات باومیدهد ولی ثلث‌معمورهٔ بلوچستان دردست اوست‌خوب میخورد. جواب نوشتم توصاحب‌ایل وطایفه واقوام هستی خود نیزبسن کهولت رسیده‌ای منبعد باید اولاد و کسان تو زندگی نمایند ونان بخورند ازاین حصاربآن حصار وازاین کوه‌بآن‌کوه گریختن ودربدرشدن‌تا کی، بیااز خود تهمت را رفع کن وزبان دشمنانت لال باشد نه‌بتو قرآن مهرکرده میفرستم ونه قسم‌دیگر

می‌خورم‌بخون حضرت رسول (ص) که دررگ من‌است اگـر آمدی جزمهربانی نخواهی دید باخلعت وافتخار برمی گردی،بادولت‌نمیشود سربسر گذاشت شاید من اصرار به ملاقات تو نکنم ولی میشود روزی بدولت خوش نیاید اینطور روپنهان کردن شما وقصد به تنبیه شما بکند واین کاربسته بتوقف چندماههٔ بلوچستان است.جواب کاغذ مرا ننوشته بود تامأمور انگلیس را ببیند . درثانی معلوم شد بااو ملاقات کـرده است وشاورس بدیدن او رفته نیم‌تنه وعمامـه داده است بعـد از آنجا رفته است بکرمان گفته است من بفلانی نوشته‌ام که میروم بکرمان از آنجا باید جواب بنویسم نداند که درسرباز بودم .

مکران

مکران گویاهمین مکری آذربایجان است که‌از آنجا به‌بلوچستان آورده‌اند شاه‌جهان‌هم می گفت پدرم کرد است ازآن سمتها آمده‌است وباین جهت برای آمدن کردهای مکری‌بمکران شاید نامیده شده‌است .

سردارهای بلوچستان هم هرکس وقتی بریاست جمعی بجائی تاخت وتازی کرده‌اند بخود اسم سرداری بسته‌اند درحقیقت سرداری آنجا سرحلقهٔ حرامی است، تفصیلی ندارند .

ورود مأمورین انگلیسی

چهارشنبه ۱۸ شهرشوال ۲۹ ژانویه

باری خبردادند که مأمورین انگلیسی واردمیشوند. صبح کالسکه را چهار اسبه بسته بادویدك وپنجاه سوار وجمازه بریاست حسین‌خان

سلطان وچندنفر سوار باستقبال فرستادم درنیم فرسخی به مأمورین انگلیسی رسیده آنها را سوار درشکه کرده در نزدیکی اردو با چهار نفرشاطر باللباسهای خوب دورکالسکه را گرفته آوردند. آمده در جلوچادرمن بادونفر صاحب منصب انگلیسی ویك مترجم افغانی پیاده شدند من رسم تعارف را بجا آوردم سعیدالسلطنه و سطوت‌الممالك را معرفی نمودم همه روی صندلی نشسته صحبتهای متفرقه ازراه وگرما وغیره کردیم چائی آوردند صرف شد وسیگاری کشیده رفتند. از مساعدتهای غیبی یکی‌هم وجود علی‌اصغرخان بهادر است که بسمت وکالت قنسول بمپور آمده ازیکطرف چون گفته‌ام مأموریت شمارا بمن ننوشته‌اند وشمارا محض مهمان محترم میشناسم ومیداند بسمت رسمی قبول نکرده‌ام مواظب است کدورتی روندهد از طرف دیگر شیعه است واز کارورسومات بلد است خیلی در میانه اسباب تحبیب و سهولت کارها شده‌است درثانی بااین‌شخص مداخله‌نداد‌ند ودر گفتگوی مطالب حاضر نمیشد تصور او این بود که از او متوحش شده‌اند باطناً باما راه دارد لیکن اینطورنیست انگلیسها از دستورالعملی که باوداده‌اند تخلف‌نمی‌ورزند‌شاورس خود را بسته فرمانفرمای‌بلوچستان میداند نه‌مسئول‌وزیرمختار وغیره .

شروع مذاکره بامأمورین انگلیسی

باری چون قرار داده بودیم فردامن بازدید بکنم و بعدازظهراو میآید درباب مطالب گفتگو نمائیم فردایکساعت بظهرمانده من بازدید کردم وشاورس یکساعت از ظهر رفته بچادرمن آمد بعداز تعارفات

معمولی پرسید مطلب‌شما چه‌چیز است؟ گفتم من که چندان باموارات شما مسبوق نیستم تازه بطهران و بکرمان وارد شده بودم که سفر بلوچستان کردم حالا بفرمائید که مطالب شما چیست درانجام واتمام آن بکوشم . گفت خوانین بلوچ چندسال قبل آمده بکنج و اموال تبعهٔ انگلیس را غارت کرده‌اند و همچنین از سایر جاها مال ودواب برده‌اند آنها باید استرداد وتنبیه بشوند ازآن جمله‌اولاد رستم‌خان‌است که بهرامخان وعلیمحمدخان باشد بماکاغذ داده بودند هرکس هرچه برده او را پس‌بدهد ماکه در سربازبودیم آمدند بدهند ماقبول نکردیم گفتم دروقتش نداده‌ایدحالا مابابد باطلاع فلانی بگیریم ودرثانی‌معلوم شد آنها آمده وباماًمورین انگلیسی ساخته‌اند و درجزو حضرات از آنهاحمایت می‌کنند.همچنین سردار حسینخان من دیدم اینطور است گفتم مقصود من هم این است آنها مالیات را تمام داده مطیع بوده شرارت نکنند پس‌شما بنویسید همه بیایند مرا ببینند . گفت من‌می نویسم ولی نمیدانم بیایند یانه اگرآمدند چون بحرف ماميآيند از شما هم بآنهاتنبیه وتحقیر نشود. گفتم‌اگرمقصود من تنبیه بود ازشما چرااین خواهش رامیکردم خود رفته تنبیه میکردم ولی قصد من اینست‌برای تنبیه یك و یادونفر صدمه وخسارت بجمعی از رعیت ساکت نشسته نرسد وخونریزی نشود اگر آنها بقاعده راه بروند تنبیه چرا میشود و گفت یکی ازمقصرین هم اعظم خان بود که نزدیك بآنها نرفته بود و درقتل وغارت شریك بود. گفت اورا هم بایدبگیریم. گفتم حاضرهستم استمداد میفرستم او را بگیرند. گفت چون ممکن است خبردارشده

بگریزد وما در عقب اردو داریم خوبست بآنها حکم بکنم بروند دور آنها را بگیرند نگذارند فرار بکنند مگر اینکه بقشون ما حمله کردنـد دفاع بشود وهیچگونه سئوال وجواب بآنها نکنند تاقشون شما ازعقب برود برسد وشما فوراً صدنفرسرباز وپنجاه نفـر سوار بفرستید منهم براین قرار راضی شدم زیراکه اینها بماهم اطاعت ندارند.

صبح‌زود صدنفر سرباز وپنجاه نفرسوار حاضر کرده بریاست محمد مهدیخان پسرمرحرم وکیل الملك روانه کردم وخود شاورس‌از چادر خود تماشا میکرد که من چطور اینها را صف بسته وبچه‌ترتیب روانه میکنم بعد فرستاده اظهار امتنان کرد.

دستور دستگیری محمد عمرخان

روز دیگر شاورس آمده درباب محمدعمر خان اظهار کرد که عمدهٔ سرحلقهٔ چاپوچیها اوست باید او را دست‌آورید. گفتم من‌بهمه‌جا جاسوس فرستاده‌ام هنوز خبری‌نیست شماهم‌درسراغ باشید بلکه‌گرفته بشود. گفت شما صلاح نمیدانید که میرعبداللهخان که اینجا حـاضر است چون این آدم‌هم تمکین لازمه بحکومت بلوچستان ایران ندارد آمدن مراشنیده نزدمن آمده بود همین میرعبدالله خان را بفرستیم بـا خودش برودباکسان خود پیدانماید واگرنتوانست‌ازمادخالت‌خواست ماهم هرکدام مبلغی‌به‌اوسواربدهیم ولی بجهت اینکه مبادا عبداله خان برووددست خالی بیاید ویادزضمن این‌تعهد راکرده است مقصودی‌دارد وباز دولت را درمسئولیت بگذارد. گفتم ممکن است ما هردو‌را بکنیم

جمعی سوار بمیر عبدالله خان بدهیم اول خودش بتواند بی زحمت سوار های خود راازجلو بفرستد بروند بگیرند والاا گر حاجت سوار شد سوار همراه اوباشد امرحتم شد وفردا بیست و پنج نفر سوار شاورس همراه میرعبدالله خان کرده روانه نمودیم تاامروز دوروز است که روز سه شنبه بیست وچهارم شهرشوال چهارم فوریه است همینقدر خبر آمده که اعظم خان در قلعهٔ خود نبوده برادر و کسان او آمده تسلیم صاحب منصب انگلیس شده اند که محمد مهدیخان برسد باوتحویل بدهند و بمحمد مهدیخان نوشتم اموال اورا هرچه درقلعه است بااطلاع میجر های صاحب منصب انگلیسی صورت برداشته برای من بفرستند و تحقیق کرده بداند آیاازاسباب محمدعمرخان درقصر است یانه وشرط شده است بهیچوچه صاحب منصبان انگلیس تصرف درقلعه وغیره نکنند همه باختیار محمدمهدیخان باشد .

فرارمحمد عمرخان وعدم دسترسی به آن

روز جمعه شانزده نفر راکه چند نفر از اقوام وبرادربهرامخان بودند سواروسرباز وبازوبسته بهدم چادربنده ازیرفشان آوردندازترس نطق نداشتند باین حشرات که اعمالشان ازروی نادانی است دلم سوخت سپردم برده خوب نگاه بدارند ونان وآب بدهند برای اینکه مبادابگریزند زنجیر زده اندو بمحمد مهدیخان وصاحب منصبان انگلیسی نوشتم برگردند.

آنکه فقره میرعبداله خان است اینطورشد که من حدس نموده

بودم. میرعبدالله نوشته است که محمدعمرخان بخاك انگلیس گـذشته است حالا شاورس می گوید مشارالیه بامحمدعمرخان خویش بوده‌است معلوم نیست راست نوشته باشد ویا حقیقتاً سراغ اورا کرده باشد وبمن تکلیفی میکند قشون را چهارحصه کرده از هرطرف محمـد عمرخان و جنید را تعقیب نمائیم . گفتم شما سر کرده هستید علم و عمل داریـد چگونه میتوانید قشون باشتر وباروبنه چهارنفر دزد را تعقیب نمائید و اقلافاصلهٔ ایـن دستجات تـا دو میدان ویك میل خواهد بود چهار نفر سوار بآسانی خود را در وسط دستجات بکوه زده در میروند بـدون اینکه مارا میسرشود ببینیم یا سراغ بگیریم این مسئله را باید برویم به سیب‌ودزك[1] آنجا فکرنمائیم .

محمدمهدیخان که یرفشان رفته بودند بر گشتند مختصر اشیائی پیدا کرده وحالا می گویند مال محمد عمرخان است کـه تبعهٔ انگلیس است. دادیم‌تحویل آنها.درمراجعت باوجود اینکه قراربود دوشقه‌شده باهم بیایند تنها تنها آمده قشون انگلیس مال واحشام آورده بودند از بابت شاه‌جهان حساب شد درموقعی‌هم چهاروپنج نفررا کشته‌اند مـی گویند اول آنهاتفنگ انداختند ماهم زدیم.می گویم این خون درعوض خونی که ادعا می کند باید محسوب‌شود. می گویند این عمل مثل آمدن آنها بچپاول وغارت نیست و دراین باره حکم کرده بودیم بروند و اموال شاه‌جهان‌رابیاورنددرصورتی که‌آدمهای اودعوابکنندتکلیف‌اینها چه‌خواهد بود؟ منهم جواب میدهم‌قاتل‌رامی کشندیاخونبهامیگیرندشما

۱ــ دزك Dozak دهی است ازبخش‌سرباز در شهرستان ایرانشهر.

رفتید خود تنبیه کرده کشتید تمام شد رفت. این‌مسئله هنوز باقی مانده است .

عزیمت شاورس بطرف سیب

روزدوشنبه هشتم ذی‌قعده

کولونل شاورس بـا اردوی خـود طرف سیب عزیمت نمود ماهم فردا باید برویم . پشت سرجنید صدنفر سرباز و چهل نفرسواره باحکم که درهرجاکمك لازم شدبدهند بصحابت‌فرج‌الله خان‌سرهنگ وخوانین بلوچ چندروز است فرستاده‌ام هنوز خبردرست ندارم نواب خان را باشاه جهان وپسرش باآدمهای اوپی جمع‌آوری احشام‌غارت شده فرستاده‌ام ازاینها هم خبری نیست .

حرکت ازمگسی

روزسه‌شنبه نهم ذی‌قعده

ازمگسی حرکت نموده ویك روز دربین راه بیتوته کردیم‌چاه گندیده داشت خوب بودمن همراه آبی داشتم بااو امر گذشت چون طعم وبوی آب را چشیده بودم‌دیگرنتوانستم امشب غذا بخورم‌قدری گوشت کباب‌کرده باقرص‌نانی که دخیره‌کرده بودم شام‌نموده‌خوردیم وخوابیدیم وچادرها را هم نگذاشتیم بازنمایند دریك چادر بیتوته‌شد باران زیاد آمد سرباز وآدمها ترشدند . شب هوا خیلی گرم بود فردا

وارد سیب‌شدیم از اردوی انگلیس توپ انداختند و سرباز جلوی سربازهای ما باستقبال فرستادند در سیب ازجنید جواب کاغذ من آمد واظهار نوکری واطاعت کرده بود وبطوریکه‌نوشته بودند فرج‌الله‌خان موافق همان دستورالعمل من حرکت نموده بوده اول آدم فرستاده کاغذ مرا رسانیده بود آدمها را دیده جنید بالای کوه خود راکشیده و تفنگی هم هوائی خالی کرده بوده است. فرستادگان گفته بودند ما برای خیر آمده‌ایم نه‌شرجنید هم‌پائین آمده کاغذ مرا گرفته بعد از اطلاع از مضمون از اقوام خود گرو داده بفرج الله‌خان اطاعت کرده بود.

باری مجدداً باو نوشتم خودش بیاید خداوند مشکلها را آسان می‌کند. نوابخان هم‌آمده مبلغی گوسفند و گاو والاغ بابت شاه جهان آورده بانگلیسها تحویل دادیم علیمحمدخان را هم انگلیسها اطمینان داده آوردند.

حرکت بجانب دزک

روز پنجشنبه هیجدهم ذیقعده ۲۷ فوریه

از سیب حرکت بجانب دزك نمودیم وآب چاه در سر راه بود یکی هم نزدیکی سیب دیگری نزدیك به دزك. تا آمده در سرچاه آب نزدیك بذرك منزل نمودیم. آن شب هم چادر نزدیم که اسباب معطلی کارشود. برای من چادرزده بودند. دیدم هرکس‌میخواهد برای خود چادر بازنماید که جمع کردن آنها مایهٔ معطلی صبح‌درحین

حرکت شده وبذرك بوقت نمیرسند که در ورود چادرها حاضر باشند من دادم چادر خودم راخواباندند. همان شب بخوبی خـوابیدم صبح چون خواستم لباس بپوشم هوا خیلی خنك بود و لخت بودم مختصر سرما خوردم دوسه روز تب خفیف آمد گنه گنه خوردم رفع شد.

اظهار اطاعت قادربخش

قبل از عزیمت دزك قادربخش هم که یکی از متوحشین بـوده از دور اظهار انقیادکرده نزدیك نمی آمد .

غلامرسولخان ضابط سیب را نزد او فـرستادم کاغذی نـوشته نصیحت کردم که آمده مرابببینند . غلامرسولخان که رفت خبرمساعد نرسید ومن‌خودم مصمم شدم که باتوپ‌وقشون برویم سطوت‌الممالك نگذاشت، که مالیات‌من‌سوخت میشود من بروم خودمشارالیه داوطلب شده بایك توپ وچندنفر سرباز روانه شد که او را نزدمن بفرستداو که رفت بازخبری که منتظر بودم نرسید چون خیال تسویه امر کوهلك هم درنظر بود خود عزیمت دزك نمودم وبسطوةالممالك نوشتم بقادر بخش بگوید من از دزك آمده میگذرم برای‌اردو قـدری ذرت جهت آذوقه لازم است وچند تامال باربردارتدارك آنها راببینند . قادربخش بعد از وصول این کاغذ که هنوز نزد سطوةالممالك هم نیامده‌بودپیش مشارالیه آمده اظهار اطاعت وحاضر کردن مال باربردار وآذوقه کرده بود .

من که وارد دزك میشدم استقبال آمد و هرنوع اظهار نوکری و

رعیتی کرد و آنچه نصیحت بود باو کردم چون این اوضاع بلوچستان
بعد از شهادت شاه شهید سعید طاب‌ثراه برپاشده بود تصور می کردند
دیگرپای هیچ حکومت آنجانخواهد رسید ورشته دولت بهم‌پیچیده
گفتم باید اینقدر همه بروند که ممکن است پادشاه رحلت ازدنیا نماید
وحاکم معزول بشود ولی دولت نه‌معزول میشود و نه میمیرد همیشه
زنده وباقی است. عاقبت جزاوتنبیه بمطیع وباغی میدهد وعمل‌میآرد.
باسه ذرع دیوار گلی که اسمش راقلعه‌گذاشته وچهار تفنگ ته‌پربا
دولت همسری یاتمرد نمیتوان کرد و آن متمرد می‌بینند که مثل عقاب
روزی بالای سرش را گرفته باچنگال دل وروده‌اش را درآورده‌اند
باید عقل‌را ازدست نداد وراحت وآسوده درظل‌حمایت‌دولت‌روزگار
گذرانید چنانکه مرادر نزد خود حاضر می‌بینند ولی باهمهٔ قدرت‌با
هرکس بااغماض وعفو رفتار می‌کنم یکباره اظهار خدمت وصداقت
کرده بهرنوع قول دادکه مصدر خلاف من بعد نشود.

دلالت غلام محمدخان

بعد غلامرسولخان‌حاکم سیب را بکوهك فرستاده شرحی‌بغلام
محمدخان نوشته اورا دلالت بآمدن نزد خود بذرك وترك یاغی‌گری
نمودم شاورس از طرف خودکسی بعقب او فرستاده بود او نیز آمد
ولی سربازهای مارا در قلعه راه نداده بود لیکن باز بارد وکه نزدیك
میشده است بنای مهربانی گذاشته بود او نیزکه نزد من آمد نصیحت
کردم آنهم اظهار اطاعت نمود شاورس مرابچائی دعوت کرده بود در

این مجلس صحبت اورا بمیان آوردیم چون قبل ازاین مجلس نوشته مسوده کرده بودم که ازقول اونوشته بشود که اقرار به‌تبعیت دولت واظهار انقیاد واطاعت کرده و وجهی برسبیل مالیات متقبل بشود که هرساله بدهد آنهم محض وقایه ملکیت واثبات حقوق دولتی ومقصود این بود مثل سایر نوشتجات شاورس و من هردو این نوشته را مهر نمائیم شاورس ملتفت شده از امضای این نوشته اباکرده بود در این مجلس بمن گفت این شخص در بلوچستان انگلیس هم ملك دارد من چگونه امضانمایم اوتبعهٔ ایراناست این مسئله مشکل است. من جواب دادم این شخص نمیتواند تبعهٔ دولت انگلیس بشود اگر تبعهٔ انگلیس است نمیتواند صاحب قلعه بوده و درخاك ایران تفنگچی نگاه داشته مرکز دولت ایران را بملك ودولت راه ندهد یااز آنجا برودیا اینکه مثل سایر تبعهٔ خارجه آرام و ساکت جائی ساخته بنشیند والا اگر تبعه ایران است بایدهرنوع اطاعتازدولت متبوعهٔ خود داشته باشد. گفت من حرفی ندارم دراینکه مشارالیه مادامی که در خاك ایران است باید ترك این رفتارها رانموده تابع آداب و رسوم مملکت باشد. قطع مباحثه بطورخوشی و مرافقت کردیم لیکن جواب صحیح نتوانست بدهد. دراین مجلس قراردادیم مجلسی از خود خوانین درست کرده تقریرات اورا اصغاء نموده وبنویسند وخودش امضاه نماید.

حرکت از دزك

اظهار انقیاد غلام‌محمدخان وقبول نوکری دولت‌ایران

روزچهارشنبه غره ذیحجه

بعداز ورود غلام‌رسولخان بکوهك ونصایح مشفقانهٔ او به‌غلام محمدخان واظهار تشویق وترس کردن مهراللەخان هم باچندنفر سوار از طرف شاورس وچند نفرسرباز ازطرف من مجدداً که رفته بودنداز محمدعمرخان خبرصحیح بیاوند آیا ازخاك ایران بیرون رفته یانه.

بکوهك وارد شده اوهم باز اطمینان داده بود بعد از چهارپنج روزباغلام محمدخان‌بر گشته به‌درك آمدند ومشارالیه نزدمن آمدواظهار اطاعت ونوکری نمود یکباره نصایح از هرقبیل کردم درثانی‌التزامی گرفتم که اقرار به‌تبعیت دولت علیه ونوکری وحضور در هروقتی که خواستند نموده مهر کرد من‌هم خلعتی دادم مرخص کردم و درضمن التزامی که از خوانین بلوچستان از درست‌رفتاری وغیره میگرفتم هم اورا هم درج‌نمودم واین التزام بصحهٔ شاورس‌هم رسید که درآتیه سند به‌تبعیت او خواهد بود.

بعد ازچند روزاقامت از دزك

بسوی خاش

روزجمعه دوم ذی‌حجه

ازآنجا حرکت کرده من بطرف خاش[1] کـه دربلوك مـوسوم بسرحد واقع‌است عزیمت‌نمودم‌شاورس بدست آویزوارسی باموررات تبعهٔ خودشان بماشکید رفت که در سرحد بهمدیگر بـرسیم نقشهٔ تمام کوه وهامون‌ومزارع‌وراههارا تماماً انگلیسهابرداشته‌اند ونقشه‌جاتی که دربلوچستان است بااسامی خوانین ونسبت عداوت ویـاموافقت آنها را ضبط کرده‌اند همه‌جور صاحب منصب واسباب همراه دارند وزیاد باتباع وکسان وتدارك ماشباهت دارند.باری دزك مزارع خوب‌باآب‌و مزارع زیاد داشت اماعلف برای چرانداشت مـی گفتند پنجسال است باران آنجاها نیامده .

تغییر حاکـم بلـوچستان و تعیین حشمت الممالك بمی بجای آن

در دزك بواسطهٔ عدم کفایت و سواد ودارائیت سطوة الممالك راکه اصلش آذربایجانی‌است وازمحال هشتردوی میباشد ازحکومت

۱ــ خاش بخشی است ازشهرستان زاهدان و در ۱۸۵ کیلومتری‌جنوب زاهدان درمسیر جاده شوسه (زاهدان‌به‌ایرانشهر) به‌سراوان واقع شده‌است. بخش خاش مرکب از ۹دهستان‌و ۱۲۱ آبادی بزرگ و کوچك میباشد .

بلوچستان تفکیك نموده وحکومت آنجا را به مرتضی قلیخان‌حشمت‌ـ
الممالك بمی‌دادم از ایـن جهت سطوةالممالك خیلـی دلتنگ است
باطناً آدم‌بی کفایت وخری‌است وهم قالب این‌کارها نبود هرچه‌میگویم
بشما حکومت بهتر ازاین میدهم که باایالت یکجاباشی اینقدر گرماو
صدمه نخوری‌مثل پدرمرده لب بگفتار نمی گشاید ومی گوید باقی‌دارم
اسناد باقی را هم همراه ندارد‌که با مردم حساب خود را روشن نماید
وتاحال که ده روزبعید مانده‌باقی را وصول نکرده است که‌خیال‌داشت
وصول نماید نمیدانم درحالی که اسناد برای وصول باقی را ندارد و
همراه من بلوك گردش می کند چرا باخود ندارد‌که بامردم حساب‌خود
را روشن نماید .

باری‌سواد نوشتجات را‌که با هم وبـاشاورس ردوبـدل‌کردیم
بـا تفصیل‌کارهای دفتری‌آماده‌کرده و بحشمت‌الممالك داده سفارشات
زبانی‌هم کردم که دراجرا وتدابیر آنها آنی غفلت نـورزد و در دزك
چهارشنبه خوابیده آمدیم بخاش چون منازل صحرا و سرچـاه‌ها بود
اسم آنها راننوشتم .

سرسپردگی وانقیاد نورمحمد یاغی درخاش

درخاش نورمحمد که یکی از یاغیان ودزد عیاشی است همراه
سیدمغیث که برای‌آوردن گوسفند وگاووالاغ جنید درعوض خسارتی
کـه درکندار از خـاك انگلیس آورده است نزد مـن آمـده اظهار
انقیاد ونوکری میکرد . دریك فقره در گرفتن گوسفند وغیره بـاطایفهٔ
بارزهی جنگی واقع شده بود برادرزادهٔ مرادخان را تازه کشته‌آنهاهم

برادرزاده حبنید را کشته‌اند آمدیم رسیدیم درکنار قلعه دیوانی خاش چادر زدیم .

چادردارها راهها را گم کرده بودند دیر آمدند امشب بادی بلند شد گردی اززمین برانگیخت درمدت عمرم یك دفعه او را آنهم درمدت یکساعت دیده بودم شب تمام چادرها را خوابانید وتختخواب رادمرو کرد ماندم زیرش سعیدالسلطنه بیدار بوده است همه درچادرش مشغول قلیان کشیدن بودند که چادرش میخوابد سرقلیان‌می‌افتد آتش‌پراکنده میشود جمعی دودستی چادر را بلندگرفته جمعی بجمع نمودن آتش مشغول میشوند ودراین بین سعیدالسلطنه آمده بوده است به‌ببیند که در چادر من چه‌خبر است که صدای مرا شنیده همه را صدا کرده بود مرا بهزار زحمت از زیرتخت بیرون آوردند خدا رحم کرده بود دیرك چادر بسرمن نیفتاده بود خاك نمیگذاشت کسی چشم باز نماید بهر طریقی بود تخت مرا راست کرده بخارج آوردند من لخت بودم‌زود مرا آنجا خوابانیدند لحاف را رویم کشیده بساریسمان مثل قنداق پیچیدند یك قراول برتخت دیگری پای تخت ایستاده هروقت که بر میخواست تخت را بلند نماید آنها گرفته نمی‌گذاشتند تاصبح نه چشم را می‌توانستم بازنمایم نه سررا ممکن بود همیشه زیرلحاف‌پنهان‌کرد که خفه‌میشدم نه‌ممکن بود بیرون آورد شب رابجان کندن‌صبح کردیم تاصبح چادر مختصری زده آنجا رفته لباس پوشیده نماز خواندم بکسالت واشکال تمام چای درست کردند سراغ گرفتند دریك فرسخ ونیمی دامنهٔ کوهی بود که گفتند گردوخاك ندارد بعجله سوارشده رفتیم آنجا تاازعقب همه کوچ کرده بیایند آنجا وقتی که نزدیك‌شدیم

بفکر ناهار افتادیم در تدبیر بودیم که باید برگشت یـا آدم فرستاد آنجا ناهار بیاورند دیدیم شوکت الممالك که با سربازهای خود مـرخص شده روانهٔ بم بود آنجا چادر زده چای‌هم حاضر بود ناهار خوبی‌داشت ناهار وچای صرف‌ودرچادر معطل شدیم تاعصری آدم وچادر وغیره آمدند چون این فقره‌هم‌یکی ازمساعدات غیبی بود من‌باب : مابنعمت ربك فحدث نوشتم باری دوشب هم‌آنجا بیتوته کردیم.

ورود به‌کمال آباد ومراسم عید

روزسیم که نهم ذیحجه بود آمدیم بکمال آباد[1] کـه موعد و محل ملاقات وختم امور وخداحافظی با کولونل شاورس بود عید را درآنجا گرفتیم قورخانچی آتشبازی درست کرده بود آوردند بآنجا شب‌آتش بازی کردند .

توپ وسربازرادرخاش گذاشتیم . آذوقه‌هم تمام است‌شاورس اگر دیربرسد درحیرتم چگونه خواهد شدامید فقط بکار گشائی‌خداوند مهربان است که تفضلش همه‌جا همراه است نوابخان در سرراه رسید مرادخان را آورد ولی جنید را نیاورده بود کـه من میترسم بیایم لابد بازهم قرآن فرستاده درکمال‌آباد آمد نزد من مرد کوهی دزد ماهری

۱ــ کمال آباد ــ درکرمان‌وبلوچستان وبنادر قریب ده‌قریه بنام‌کمال آباد وجود دارد وکمال آباد موردنظر دراین سفرنامه دهی است‌از دهستان «ده بالا» بخش خاش شهرستان زاهـدان ودربیست وپنج‌کیلومتـری شمال غربی خاش واقع شده است .

است می‌گوید نان بدهید دزدی نکنم منتظرم عمل ادعای انگلیسها بگذرد تابکار آنها هم انجا می‌بدهم . امروز دهم‌ذیحجه است.

عیدقربان وعید نوروز

قربانی هم اینجا کردیم دوعید است ولی‌ما ازهمه دور و غریق خیال هستیم .

اللهم حول حالناالی احسن‌الحال .

آذوقه بکلی تمام است . شب به‌بهانهٔ مهتاب چراغ را من‌باب صرفه نگذاشتیم روشن نماید . از اردوی انگلیس قدری نخود وآرد و غیره فرستاده بودند نخود را عوض جو باسبها دادیم .

چند شب است مالها ذرت‌هم ندارند که‌عوض جو میدادند . علف خشك بی‌قوتی که درشو می‌گویند ار صحرا چیده آورده و میدهند میخورند روغن‌هم بکلی تمام شده بهرطرف فرستادیم پیدانشد برنج را آب‌پز کرده میخورند .

گوشت منحصربه بزماده است همه را بساهال انداخته است هرچه کردیم‌یك گوسفند نری پیداشود بدست نیامد افسوس باطنی‌من از این است‌که انگلیسها که زحمت می‌کشند ثمره برمیدارند البته‌نقشهٔ همه‌جا راکه دیدند وکشیدندبکوهها وراهها بلدشدند بلوچها راشناختند منافع پولتیکی درآتیه برمیدارند امااین زحمات وتدابیر و قرارمدار- های من که همه‌وقت نظر میخواهد واظهارات وتکالیف مرا درتعمیرات قلعه‌جات دولتی وتخریب سایرین و گذاشتن ساخلو ورسانیدن جیره

ومواجب آنها ومحل گردش حاکم دربلوك باخوانین بلوچستانواخذ حقوق دیوان آیا خواهند شنید یانه وانگهی آنچه که بدیدهٔ خود دیدم وهمه را ووضعشان را شناختم البته طبیعی است من خود سعی‌می کنم که این سفرمن بی‌نتیجه نماند وتعقیب مینمایم وبآبادی می کوشم ولی یاکار می کنند که من خود استعفا می کنم یایکی دیگری را می‌فرستند که نظرش دراخذ وجه‌میشود که خرج کرده و بکرمان آمـده است . باری خداوندا که‌چه سختی‌ها کشیدم تاثمرش چه‌باشد ـ آیا نتیجه‌در آتیه بدهد یاازخاطرها برود من حوالت بخدا کرده رفتم .

باری چه‌کاوشهاباماًمورین انگلیسی کردم‌وچگونه آنها رااز‌پارهٔ مقامها منصرف نمودم مثل سایرخدمات وجان‌کنیهاهم که در راه‌دولت کشیده‌ام مخفی خواهد بود .

بعد ازماندن پنجروزوپنج شب که خیلی بی‌آذوقگی اذیت‌نمود چادرهای مختصری که داشتیم پاره‌کرده و خوابانـد به‌روز فـلاکت افتادیم از اردوی انگلیسها برای اسب وآدمهای مانخود و قدری آرد وغیره انسانیت کردند شاورس از اشکید آمد با او ملاقات مختصری شده مکالمهٔ دوستانه نموده یکساعت بغروب مانده ازکمال‌آباد حرکت کردیم .

کوه چشمه‌نظر وقلعه‌خاش

روزدوشنبه ۱۳ ذیحجه

پنج ساعت از شب گذشته آمـده نزدیکی قلعهٔ خاش دردامنهٔ کـوه موسوم بچشمه نظـر کـه اردو داشتیم ازآنجـا تاقلعه خـاش

یکفرسخ و نیم است همه اهـل اردو بیدار بودنـد اگرچه شب بـود بساز بواسطهٔ اینکه دور و نزدیك اردو از مراجعت مـا باخبر بـاشند توپی انداختند مختصر شامی که عبارت از پاچه گوشت بزبود خورده خوابیدم وخیلی خسته‌ام بیدارشده نماز خواندم دوباره خوابیدم بعداز یکساعت که بیدارشدم صدای طلب جیره ازهمه بلندشد خداوند سعید السلطنه را حفظ نماید هرکدام را بزبانی، بپول دادن و وعـده مهمانی راه انداخت .

خلق من خیلی ازاین حالت تنگ بود بعداز یکساعت شاورس باقاضی احمد معاون خود آمده وارد شدند بمحض پائین‌آمدن ازاسب قاضی صاحب نزدمن آمده اظهارنمودکه باید ازجنید چیزی درعوض قبلی که درکندر[1] از خاك بلوچستان انگلیس شده بگیرنـد و همچنین غارت که کرده‌اند قدری صحبت کرده رفت با خود شاورس آمدند بعداز صحبتهای مناسب مقام، مسئلهٔ خونبهاوغارت را که بایـد ازجنید گرفت طرح نمود که ماباینهمه خرج‌کرده زحمت کشیده اینجاآمدیم باید این عمل راهم ختم نمائیم. گفتم شما باید مطالبهٔ غارت وخون‌بها نمائید یانظم اگر مقصود پول وخسارت گرفتن بود نمیبایست تکلیف نمائید من به‌جنید قول واطمینان داده بیاورم میبایست اگروقت داشتیم سرباز وسوار بفرستیم بجبر یابگیرند یابکشند درصورتی که می‌گویند ومقصود شما نظم است چهارنفرکه در میانه کشته شد سه‌نفر زخم‌دار

۱ـ کندر **Kandar** دهی است از دهستان فنوج ـ بخش بمپور ـ شهرستان ایرانشهر .

گشت مبلغی گوسفند و گاو آوردند به‌آدمهای شما تسلیم کـردند شما ملاحظه بفرمائید که این گوسفند و گاو به‌چقدر ریختن خون بیگناهان دست میدهد باقی را باید باوعفو نمود زیرا که می گوید بمن نان بدهید پی‌دزدی‌نروم. باری خیلی‌صحبتهای مطول شد قراردادیم مجلس‌بشود مجلس شد ولی بجائی‌نرسید قاضی‌احمد صاحب صحبت هاو کاوشهای زیاد کرد بیست‌وهفتهزار روپیه ادعا می کردند آخر الامر قطع نمودیم که نصف او را درظرف دهسال بقسط بدهد .

باری کارآنها راهم یکطرفی کرده هرچه کارجدید وکاغذ جدید عنوان کرده مدعی شدند بهرجوری بود ختم کردیم .

بازگشت بسوی کرمان

روزچهارشنبه ۱۵ذیحجه

از شاورس وسایرین خداحافظی کرده عزیمت بکرمان نمودیم تامنزل اول جنید ونورمحمدخان ومرادخان آمدند بهرکدام مواجب‌و چندنفرسوار با جیره مواجب قرارداده امیدوار کرده مرخص نمودیم نوابخانهم‌ازاینجا مرخص‌وروانه دزك گردید . ازاین منزل همه‌صحرا است‌دربعضی جاهاعلف برای شترهم‌نبود ازخاش بچاکالی هفت‌فرسخ است از آنجا آمدیم بجوری هفت فـرسخ از آنجا بقجری ایضاً بـه سمور ایضاً ده رضا ده فرسخ ، ریگان ۶ فرسخ برج محمدخـان پنج فرسخ اسماعیل‌آبادچهارفرسخ بم‌هفت فرسخ دربم باز درخانه‌بهجت‌الدوله منزل کردیم .

قلعه‌جات واقع درسرحد ایران

محال دزك

دزك ـ کاهن داود (کهنه داود) ـ هتك ـ بخشان ـ شصتون ـ سرجو ـ کرلو ـ دشتك ـ فروکنت ـ زنگیان ـ کللك‌سری ـ محمدی ـ ارسطیچ ـ ماکان ـ کلپرکان ـ دستبندك ـ کوهك ـ بم‌پشت ـ ناهوك ـ پورآباد .

محال سیب وسوران

سیب ـ سوران ـ کشت ـ کپلو ـ شیروان ـ بلوچ قلعه ـ چاه پلی ـ قلعه میرعلی ـ قلعه شاه حسن ـ کان کرم شاد ـ قلعه کاهن‌ملا ـ کودی ـ کهن ملك ـ قلعه کهن صاحبداد ـ قلعه بلك ـ قلعه‌نصری ـ قلعه‌مزار ـ قلعه‌شاه دولت ـ قلعه‌درهان ـ قلعه بایست ـ کوتك‌مرکوکو دیهان ـ کنت‌موتیان ـ زیارت ـ حیدوچ ـ قلعه شون ـ قلعه مولاداد ـ کوشان ـ دهبك ـ قلعه‌لشکران ـ قلعه‌غلام محمد ـ قلعه مگس .

محال جالق

ششریز ـ روشاب ـ سرکوه ـ کوهکن ـ دشتك ـ بم‌پشت ـ قلعه جنگیان (یا ـ زنگیان) نظر آباد ـ قلعه‌سربرآن ـ رود آباد ـ چگرد ـ سمیوکان ـ کله‌گان ـ بهره ـ آبی نحی

محال سرحد

خاش ـ بالا قلعه ـ لاوز

محال سرباز

سرباز ـ تاشکید ـ کندیز ـ تب ـ هدف کور ـ پاردو ـ فیروزآباد ـ راسك ـ هدارك ـ دفشان ـ کوتك ـ مدارسپر ـ شپن ـ رفبان ـ اشار ـ هتك سورتان ـ

محال قصرقند

قصرقند ـ هست ـ برگ ـ کهیه ـ هیجان ـ منب شهر ـ سکوتان ـ سرپیچ ـ قنوج

محال باهو

میربازار ـ تلنك ـ بوها ـ باهو ـ کلات ـ دونجه ـ تمبا ـ لگور سنت. این روزنامه را بطور اختصار نوشتم، صورت محالها که مفصلا شده است بوزارت جلیلهٔ خارجه تسلیم شد. نتیجهٔ این سفر سه چیز شد: اول اینکه بعداز رحلت شاه شهید سعید نورالله مرقده و تغییر حکومتها بطوری که باید بحال بلوچستان کسی نپرداخته بود خوانین وسکنه چنین تصور واعتقاد کرده بودند دولت از بلوچستان صرف نظر کرده

بعضی بنای خودسری گذاشته بعضی حمایت انگلیسها را می‌جستند بکلی ازاین تصورات افتاده اطمینان کلی حاصل کردند وهمه آرام گرفتند.

دویم اینکه انگلیسها موافق اسنادی که بوزارت خارجه تسلیم شدقریب هفتادهزارتومان ادعا ازتبعهٔ ایران می کردند که یانقدازدولت میخواستند یااز بلوچها. این مسئله بکلی بهیچ درواقع ختم شده قبض و اقباض گردید.

سیم بلدیت بوضع آنجاکه بمرور بارادهٔ دولت علیه بسته است دربلوچستان مملکتی تشکیل فرمایدو کرمانی هاهم اعتقادجدیدی بدولت پیداکردند. باقی بسته بتوجهات آتیه است.

تمام شد مختصر یادداشت

ذی حجة الحرام ۱۳۱۹

فهرست اشخاص

آ

آصف‌الدوله ـ ۵۹
آقاخان محلاتی ۲۹
آقامحمدخان قاجار ۲۹

الف

ابی‌سفیان ۵۳
اتابك (میرزاعلی‌اصغرخان) ۹
احمدشاه بهمنی ۱۸
احمدشاه دکنی ۱۸ـ۱۹
احمدصاحب ۷۹
احمدعلی وزیری کرمانی ۱۴
احمدی کرمانی (شیخ یحیی) ۱۸
استانلی ۲۷
اسعدالدوله ـ۲۶ـ۳۴ـ۳۹ـ۴۶ـ۵۷
اعظم‌خان ـ ۶۲
امیرنظام گروسی ۱۸
امیرالرعایا ۱۸
امین‌السلطان (آقاابراهیم) ۹

ب

بهجت‌الدوله ـ ۱۹ ـ ۲۶ ـ ۲۹
بهجت‌الملك ۱۱
بهرامخان ۶۲ـ۶۴

ج

جلال نظام ـ ۲۶

ح

حافظ ۱۶

حجاج ثقفی ۵۴
حسینخان سردار ۳۵-۵۹- ۶۰-۶۲
حسینعلیخان امیرنظام ۱۹
حشمت الممالک ۷۲-۷۳
حشمت نظام ۳۵
حمدالله بیك ۴۸
حمزه (سید) ۱۵
حیدر قلیخان ۳۵

د

دبیرالسلطنه ۱۱
درمحمد ۴۴
دیبا (سیدمحمود) ۲-۵

ر

ربیع بن زیاد ۵۲
رستم خان ۶۲
رکن الدین شیرازی ۱۵

س

سعید بن عثمان ۵۳
سعیدالسلطنه ۱۱ -۱۶-۱۷-۳۳-۳۴
۳۵-۳۸-۴۲-۴۷-۴۸-۶۱-۷۲
سلطان حمیدمیرزا (ناصرالدوله) ۱۱
سلیمان خان ۲۹
سطوت الممالک ۳۷-۴۳-۴۴-۵۹-
۶۱-۶۸-۷۲-۷۳
سهرابخان ۱۰
سهل بن عدی ۵۲

ش

شاه نعمت الله ۱۳ -۱۵-۱۸-۲۰-۲۱
شاورس (کلنل) ۴۳-۵۶-۶۴-۶۵-
۶۶-۷۹
شریف (سید) ۱۶
شعیب ۵۴
شمس الدین خوارزمی ۱۵
شمس الدین مکی ۱۵
شمس الدین محمدحافظ ۱۶
شوکت الممالک (غلامحسین خان) ۱۹
۲۶-۲۹-۷۵
شهاب الملك ۱۹
شیخ احمدروحی ۵

ط

طغان ۴۳

ع

عباس آقا تبریزی ۹
عبدالرحمن بن زیاد ۵۳
عبدالرحیم (میرزا) ۲۳
عبدالله خان علاءالملك ۴

عبدالله بن عامر ۵۲-۵۳
عبدالله زبیر ۵۳
عبدالملك ۵۳
عبدالله بن قلیان ۵۲
عثمان ۵۲
عدل السلطنه ۱۰-۱۱
علاء الملك ۴-۵-۱۱
علی اشرف خان ۲۷
علی اصغر خان بهادر ۶۱
علی اصغر مستوفی ۴
علی بن ابیطالب (ع) ۵۲
علی محمد خان ۶۲
عمر بن خطاب ۵۲

غ

غلامحسین خان ۲۹
غلام رسولخان ۶۸-۶۹
غلام محمد خان ۶۹-۷۱

ف

فرج الله خان سرهنگ ۶۶-۶۷
فرمانفرما - ۱۱-۲۳-۳۰-۳۱-۳۷
فضل علیخان ۱۳
فیروز میرزا فرمانفرما ۱۲-۲۹

ق

قادر بخش ۶۸

ك

کافی الممالك (حسین خان) ۱۰

م

محمد اسماعیل خان ۲۸
محمد حسن بیك ۱۲
محمد علی تاجر یزدی ۱۸
محمد علی شاه ۹
محمد شاه ۱۹
محمد صادق ۱۸
محمد علی خان ۳۳-۳۵
محمد علی نوشیروانی ۴۴
محمد مهدیخان ۳۴-۴۲-۴۵-۶۳-۶۴-۶۵
محمد کریمخان (حاجی) ۲۱
مهدیخان ۴۲
محی الدین ۱۵
محمد دشتی (سید) ۲۰
محمد عمرخان ۵۸-۶۳-۶۴-۶۵
محمود خان (حاجی) ۲۰
مرادخان ۷۹
مرادعلیخان ۲۲
مرتضی قلیخان ۳۴
مستوفی الممالك ۳۰
مصعب بن زبیر ۵۲
مظفرالدین شاه ۹

معاویه ۵۲
مفاخرالممالک ۴۹
منصورالدین ۵۲
مهراللهخان ۷۱
مهلب ۵۳
میرزا آقاخان کرمانی ۴
میرزاحسینخان خبیرالملک۴
میرمحمدرفیع طباطبائی ۴
میرعبداللهخان ۶۳-۶۴

ن

ناصرالدوله ۹-۳۰-۳۳-۴۸
ناصرالدینشاه ۹
ناظمالدوله ۷-۱۷
نظامالعلما ۷
نوابخان ۴۱-۴۲-۴۳-۵۹-۶۷
نورالدین ۱۵
نورمحمد ۷۳-۷۹

و

وحیدنیا (سیفالله) ۵
وکیلالملک ۷-۱۴-۲۱-۲۲-۲۵-
۲۸-۳۱-۳۳-۳۴-۳۷-۴۲-۶۳
ولیخان ۲۶-۲۸-۳۰-۳۲-۳۵

فهرست اماکن

آ

آب شیرین ۴۰
آذربایجان ۶۰

الف

ابتر ۵۰
ارسطیج ۸۰
اسفیدان ۵۱
اسماعیل‌آباد ۹۰
اشار ۸۰
اشکید ۷۷
انار ۲۷
انگلیس ۴۵-۶۱-۶۴-۶۵-۶۷-۷۰-۷۶-۷۷
ایتالیا ۲۲
ایران ۷۰-۷۱
ایرانشهر ۴۵-۵۰-۶۵-۷۸

ب

بافق ۱۶
بایست (قلعه) ۸۰
بخشان ۸۰
برج محمدخان ۳۵
بردسیر ۱۶
برگ ۸۱
بصره ۵۲-۵۴
بافت
بایست (قلعه) ۸۰
بلوچستان ۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۷-۲۲-۲۳-۲۶-۳۴-۳۷-۴۲-۴۳-۴۵-۴۷-۴۹-۵۰-۵۱-۵۴-۵۵-۵۸-۶۰-۶۱-۶۳-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۵-۷۸

بلوچ قلعه ۸۰
بم ۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹
۳۱-۳۲-۳۴-۳۵-۳۸-۴۸- ۷۵ -
۷۹
بم‌پشت ۸۰
بمپور ۳۰-۳۷-۳۸-۴۵-۴۶ - ۴۷
۵۸-۷۸
بوشهر ۲۶
بوها ۸۱
بیدران ۲۸

پ

پاردو ۸۱
پاکستان ۵۶
پای بنه ۲۴
پای‌گدار ۵۵
پورآباد ۸۰

ت

تاشکید ۸۱
تب ۹۱
تفت ۱۵
تمبا ۸۱
تهران ۹-۴۱-۴۴-۶۱

ج

جالق ۵۶
جنگیان ۸۰
جیرفت ۲۷-۴۹

چ

چاکالی ۷۹
چاه‌بهار ۲۶ -۲۸
چاه‌پلی ۸۰
چاه‌غلامان ۴۳
چاه قنبر ۳۹
چشم‌نظر ۷۷
چگرد ۸۰

ح

حنك ۲۱-۲۲-۲۳
حیدوچ ۸۱

خ

خاش ۳۵-۴۹-۷۲-۷۳-۷۴ - ۷۵
۷۷-۷۸-۷۹-۸۱
خبیص ۳۰
خراسان ۶۳
خسرودین ۴۰

د

دارزین ۲۳-۲۵-۲۸

دزك ۶۵-۶۷-۶۸-۷۱-۷۹-۸۰
دماوند ۵
ده‌بالا ۷۵

ر

راین ۲۳-۲۴
رودآب ۳۲
ریگان ۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۴-۵۷
۵۹

ز

زاهدان ۳۸-۷۲-۷۵

س

سبزواران ۴۹
سراوان ۲۱-۴۹-۵۰-۵۶-۷۲
سربند ۴۴-۶۵
سرپیچ ۸۱
سرجو ۸۰
سرکوه ۸۰
سروستان ۲۴-۲۵
سکوتان ۸۱
سمیوکان ۸۰
سوران ۲۱-۴۹-۵۰-۸۰
سورتان ۸۱
سیب ۴۹-۶۵-۶۷-۶۸-۶۹-۸۰
سیستان ۵۲-۵۸

ش

شپن ۸۱
ششریز ۸۰
شهداد ۲۵-۳۲
شیراز ۱۶
شیروان ۸۰

ع

عراق ۵۴
عزیزآباد ۳۴

ف

فرمین تن ۱۲-۱۸-۱۹-۲۰
فنوج ۷۸
فهرج ۳۲-۳۵-۳۷-۳۸-۴۷-۴۸-
۴۹-۵۵

ق

قادسیه ۵۲

ك

کان گرم شاد ۸۰
کاهن داود (کهنه داود) ۸۰
کاهن ملا(قلعه) ۸۰
کردان (کوچه) ۴۳
کپلو ۸۰
کرلو ۸۰
کرمان ۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸-۱۹-۲۱-۲۴-۲۷-۳۱-۳۲-۳۷-۳۸-۴۱-۴۲-۴۶-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۶۰-۶۱-۷۵-۷۷-۷۹
کروك ۳۲-۳۴
کشت ۸۰
کلانزهو ۴۲-۴۳
کلبرکان ۸۰
کمال‌آباد ۵۷-۷۷
کندر ۷۸
کندیز ۸۰
کوخه ۵۳
کودی ۸۰
کوشان ۸۰
کوهك ۶۶-۶۹-۷۱-۸۰
کوهکن ۸۰
کهن صاحبدل (قلعه) ۸۰
کهن ملك ۸۰

ل

لاریجان ۱۵
لندی ۳۱

م

ماهان ۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸-۱۹-۲۱-۲۴
مرغك ۲۵
مسکو ۱۷
مکران ۶۰
مگسی ۴۹-۵۵-۶۶

ن

نرماشیر ۲۷-۴۱

هـ

هرات ۱۵

ی

یزد ۱۵-۱۸

انتشارات وحید

کتابهای زیر اخیراً توسط انتشارات وحید عرضه گردیده است:

۱ـ ابرقدرتی دیگر ـ دکتر علیقلی اردلان.
۲ـ تاریخ وجغرافیای قم ـ افضل الملك کرمانی.
۳ـ سفرنامهٔ ویلسن ـ ترجمهٔ حسین سعادت نوری.
۴ـ مجموعهٔ اشعار ظهیرالدوله.
۵ـ روانشناسی سازگاری ـ دکتر والی‌پور.
۶ـ تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی ـ خانم دکتر بهرامی.
۷ـ قصص الشعرا ـ ذکائی بیضائی.
۸ـ مبانی سرنوشت ـ ترجمهٔ عبدالله انتظام.
۹ـ روضة العقول محمد بن غازی.
۱۰ـ مثنوی حسن ودل ـ قاضی فتاحی نیشابوری.
۱۱ ـ گنجینهٔ اسرار گیاهان ـ مهندس میرحیدر.

کتابهای زیر چاپ

۱ـ خاطرات صدرالاشراف ـ نوشتهٔ محسن صدر.
۲ـ تاریخ اسکندر کبیر ـ ترجمهٔ وحید مازندرانی.
۳ـ رجال دورهٔ قاجار ـ تألیف حسین سعادت نوری.
۴ـ مجموعهٔ مقالات علی اصغر حکمت.
۵ـ گنجینهٔ اسرار گیاهان (۲)ـ مهندس میرحیدر.
۶ـ خاطرات واسناد ـ تهیه وتنظیم ازوحیدنیا.

قیمت : [illegible]۰ ریال